

علی مسیو

رهبر مرکز غسی تبریز

تألیف

محمد سرداری‌نا



من آن خاکِ بلا خیز و بلا گردان ایرانم
من آذرِ رایجانم پرورشگاهِ دلیرانم

علی مسیو

رهبر مرکز غیبی تبریز

تألیف : صد سرداری‌نیا

آثارِ دنیا

تهران - خیابانِ اکلاپ - شماره ۱۳۸۶



علی مسیو

سرداری نیا صمد

مرداد ماه ۱۳۵۹

چاپ اول

پیش گفتار

منظور از تألیف این اثر – و نوشته‌هایی از این قبیل –، زنده کردن نام رادمردانی است که برگردن فرد فرد ما حق دارند، جان استوارت میل، فیلسوف شهیر انگلیس، عقیده داشت: "هر ملتی که به بزرگان خود و افراد جانبازی که در راه اعتلای میهنشان فداکاری کرده‌اند احترام قائل باشد و یاد آنان را زنده نگهدارد، آن ملت، از شعور اجتماعی وسیع و آگاهی سیاسی عمیقی برخوردار است".

و هیچ ملتی نمی‌تواند از استقلال و آزادی برخوردار باشد مگر این که از این صفات برخوردار باشد. این يك واقعیت است که هر شخص و هر جامعه‌ای به سرگذشت و تاریخ خود متکی است و از این رهگذر هر فرد و هر ملت حاصل کردارها و پندارها و گفتارهای گذشتگان خود رابه میراث دارد و جای تأسف خواهد بود که ملتی گذشته خود را از یاد ببرد و تاریخ خود را نشناسد. پیشینه هر اجتماعی نشان دهنده پیشرفت

تمدن و فرهنگ آن جامعه است و وظیفه هر فرد متعهد است که تاریخ گذشته خود را، نه برای تفتن بلکه برای آموختن عبرت و درست عمل کردن و تکرار نکردن اشتباهات سابق، بخواند و تعمق کند، چون تاریخ آزمایشگاهی است که می توان از آن تجربه های گران بهائی آموخت و در تمام مراحل زندگی فردی و اجتماعی، به کار بست. و استعمار و امپریالیسم اگر بخواهد جامعه ای را زیر سلطه خود در بیاورد، قبل از آن که اقتصاد و ساخته های مادی آن قوم را از بین ببرد، تاریخ و ساخته های فرهنگی آنان را از میان برده تلاش می کند آن مردم را با گذشته شان بیگانه کرده از اصالت تاریخی و ملی شان جدا سازد، و آنان را افراد مصنوعی و خالی الذهن بار بیاورد و تفاله تمدن، ساختگی خود را به آن ها تزریق کند و به دلخواه خود، از آنان بهره برداری نماید، و تنها در این صورت است که می تواند تفوق و برتری خود را حفظ کند و خونشان را بمکد. پس بزرگترین وظیفه هر نسلی زنده نگهداشتن تاریخ گذشته و ارج گذاشتن به رهبران و اشخاص مبارز و مجاهدی است که آشنایی با زندگی پرافتخار آنان، می تواند همیشه آن ملت را از خمود و جمود در آورده آنان را زنده نگهدارد چرا که به قول "کریس کوچرا"، نویسنده کتاب جنبش ملی کرد : "کلمات همان مایه ارزشمندند که گلوله".

ثانیا "شناختن و ارج نهادن به افراد جانباز و مردان فداکاری که در گذشته برای رفاه و سعادت نسل های آینده از هستی خود گذشته و روی در نقاب خاک کشیده اند وظیفه هر انسان مسئول و با وجدان است در غیر این صورت، هر آنچه ما در حق گذشتگان خویش بکنیم نسل های آینده نیز درباره ما خواهند کرد."

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من، بجز از کشته ندر روی

قهرمان داستان ما شخصی بوده مجاهد و در عین حال روشنفکر که سر نخ نهضت مشروطیت در تبریز در دست های پر توان او بوده و بطوری که خواهیم دید ، در پیروزی مشروطیت ، نقش بسزائی داشته است ولی متأسفانه تا کنون نه تنها درباره این شخصیت کتابی نوشته نشده که وی را معرفی کند بلکه حتی در زادگاه او - تبریز - خیابان یا مدرسه و یا لا اقل کوچه ای نیز به نام وی نامگذاری نشده ، و چقدر جای تأسف است که به این زودی ، شخصیت هائی مثل علی مسیو فراموش شوند و یاد ی از آنها نشود . راقم برخود فریضه دانست که مجموعه ای هر چند ناقص و نارسا درباره آن آزاد مرد فاضل و شاهکارهای مرکز غیبی تألیف کند تا به حد مقدور ، دین خود را نسبت به آن مرد جانباز ادا نماید .

صمد سرداری نیا

۱۳۵۸/۱۱/۱۵



زنده یاد علی مسیور در اونیفورم فدائیان

در بیستون انقلاب از شور شیرین وطن
بس تیشه بر سر کوفته فرهاد آذر یایجان
شهریار

علی مسیو کی بود

در تاریخ هر ملتی ، افرادی بوده‌اند که در راه آزادی آن ملت و برای سر بلندی میهنشان ، از جان و مالشان گذشته و خود را در راه رسیدن به هدف های بلند خود فدا کرده‌اند . در تاریخ پر بار سرزمین ما نیز از این اشخاص جانباز و قهرمان زیاد بوده‌اند که برای آزاد زیستن و گسستن زنجیر پیداد ، از هستی خود گذشتند و صفحه‌های تاریخ وطنمان را زرین کردند ، نهضت مشروطیت در این زمینه سهم خاص خود دارد که افراد زیادی در راه بدست آوردن آزادی و مبارزه با استبداد داخلی و نبرد با استعمار خارجی فداکاری‌ها کرده و به صف افتخار آفرینان پیوستند . کربلایی علی مسیو ، آن مجاهد روشنفکر و آزاده مرد دانشمند ، کسی است که با جانبازی‌های خود در راه مشروطیت ، توانسته است نام پر افتخار خود را در صف اول مجاهدین این نهضت قرار دهد و ملت قهرمان ایران را برای همیشه مدیون خود سازد .

علی مسعود در سال‌های آغاز نهضت مشروطه، با ایجاد مرکز غیبی تبریز، با هوشیاری کامل و مدیریت خاص خود، توانست در وهله اول، با وحشت انداختن به جان ارتجاع و عوامل وابسته به استبداد و از بین بردن آنان، آذربایجان را برای مقابله با استبداد صغیر آماده سازد، و بالاخره در اثر برانگیختن مقاومت و مبارزه توده مردم، باعث سقوط دژ استبداد و به زانو درآمدن محمدعلی میرزای ضد خلقی شود. همچنین جانبازی‌ها و فداکاری‌های این قبیل آزاد مردان بود که باعث شد ملل ستمدیده ایران و منطقه جهان بیدار شده، برای گرفتن حق مسلم خود، در برابر ارتجاع و استعمار بپاخیزند. این مردان نشان دادند که با وحدت و یکپارچگی توده‌های مردم، می‌توان به بزرگترین قدرت‌های ظالم دنیا چیره شد و آنان را شکست داد. بزرگترین علت پیروزی آذربایجان در نهضت مشروطیت، سیستماتیک بودن مبارزه آنان و داشتن تشکیلات منظم انقلابی و هوشیاری و فریب نخوردن رهبران‌شان بود. آنان توانستند با سازمان دادن افراد از جان گذشته و بی‌باک، وحشت به جان استبدادیان بیندازند و کمر آنان را خرد کنند، در صورتی که می‌دانیم، پیش از شروع نهضت، کشاکش مذهبی در آذربایجان خیلی شدید بوده است. علاوه بر داستان سنی و شیعه، از آنجا که آذربایجان میدان جنگ شاه اسماعیل شیعی و سلطان سلیم سنی بوده و در اینجا کینه‌های زیادی پرورده و خون‌های بسیاری ریخته بود، گرفتاری‌های دیگر نیز به نام شیخی و متشرع و کریم‌خان در میان بود که خود مایه جدائی مردم می‌شد و آن‌ها را از کارهای مملکتی غافل می‌کرد، ولی در دوره جنگ‌های یازده ماهه تبریز، در اثر هوشیاری رهبران و توده‌های مردم، تمام فرقه‌های مذهبی، دوشادوش، به جنگ پرداختند و با هم بر سر یک سفره نشستند و در تشییع جنازه شهدای یکدیگر، با میل و

رغبت، شرکت کردند. این در نتیجه کوشش‌های انجمن ایالتی و مرکز غیبی بود که درد مشترک مردم را احساس و آن‌ها را رهبری می‌کرد.

کربلائلی علی، فرزند حاج محمد باقر تبریزی، معروف به مسیو، که تنها فرزند خانواده‌اش بود از بازرگانان روشنفکر و مبارز آذربایجان بود و در محله نوبر سکونت داشت. اما مردی سفر کرده و تجربه اندوخته بود کارش ترخیص کالا از گمرک بود. زبان فرانسه را خوب می‌دانست و به همین جهت، او را "مسیو" می‌گفتند. مدت‌ها مقیم استانبول بوده و به اتریش و قفقاز نیز مسافرت کرده بود. در تبریز، کارخانه چینی سازی دایر کرده بود. تاریخ انقلاب فرانسه را از برداشت و در صحبت‌های خود مثال‌های زیادی از آن می‌آورد. وی از جمله افرادی بود که در جنبش مشروطیت، به ویژه در جنگ‌های داخلی تبریز، منشاء خدمات برجسته بوده و در رهبری فکری و سیاسی انقلاب نقش مؤثری داشتند. ولی هیچ موقع تظاهر نمی‌کرد و فعالیت‌های خود را به رخ مردم نمی‌کشید. او حین سفر از گرجستان، ماه‌ها در تفلیس می‌ماند و با آزادی خواهان آنجا تماس پیدا می‌کرد. در جریان تماس‌ها، با شادروان دکتر نریمان نریمانوف نیز دیدار می‌کرد. در نتیجه ملاقات و هم‌فکری با آزادی خواهان قفقاز و ترکیه و مطالعه‌های تاریخی، قدرت شناخت مسائل عینی جامعه و ضرورت انقلاب در مسیو نضج یافت و رشد کرد و او را به یک انقلابی تمام عیار تبدیل کرد. در نتیجه، عواملی که شرح داده خواهد شد او را به فکر تأسیس فرقه "اجتماعیون عامیون" سوق داد. طاهرزاده بهزاد، که خود یکی از مجاهدان بوده، در کتاب قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، درباره علی مسیو چنین می‌نویسد:

"علی مسیو مرد فولاد دینی بوده و اعصاب او از هیچ پیش آمد متاثر نمی‌شد. نام کمیته حزب اجتماعیون عامیون را مرکز غیبی گذاشته بود

تا کسی به آسانی دسترسی نداشته باشد . در سال‌های نخست، که امنیت شهر را مجاهدین به عهده گرفته بودند و شیئی نبود که دسته‌های مجاهدین با فراش‌های قلعه بیگی‌ها تصادف‌های خونینی نداشته باشند، معه‌ذا وصول این قبیل اخبار ابداً* او را ناراحت نمی‌کرد . علی‌مسیو با سه گروه بازی سیاسی داشت :

۱- تشکیلات جابر دولت سابق (استبداد صغیر)

۲- سیاست‌های نمایندگی‌های خارجی

۳- اداره کردن خود مجاهدین

بدیهی است اداره کردن این سه رشته کارهای گوناگون محتاج استعداد فوق‌العاده بود . علی‌مسیو نه از تهدید می‌ترسید و نه تطمیع او را رام می‌کرد . شیئی نبود که چندین واقعه خونینی اتفاق نیفتد و برای حل موضوع، نصف شب، در منزل او را نکوبند ، ولی او خواب نداشته و بی‌وقفه معضلات را حل می‌کرد .*

این بود شمه‌ای از بیوگرافی علی‌مسیو که مبارزات و فداکاری‌های وی زینت بخش صفحات این مجموعه خواهد بود . پیش از آن که به شناساندن وی و مرکزگیری بپردازیم لازم است که مختصری درباره اوضاع آن روز ایران و وضع خاص آذربایجان بدانیم که چه علت‌هایی باعث شد که مرکزگیری تأسیس گردد و باعث پیروز شدن مشروطیت و شکست خوردن استبداد صغیر شود .

* با بمباران مجلس ملی، مصیبتی عظیم و یاسی بزرگ به عموم آزادی‌خواهان و وطن‌پرستان ایران روی آورد و درهای امید به روی مردم بسته شد ولی در این موقع بود که ستاره امید از افق آذربایجان طلوع کرد ، یعنی آخرین شراره‌های خروش ملی ، با وجود خطر بسیار نزدیک خاموشی ، به طرز معجزه آسا از نو درخشیدن گرفت و نور آن فزونی

یافت. تا ۰۰۰ آفاق ایران را که زیر ظلمت استبداد رفته بود، آهسته آهسته روشن کرد.^{۱۰} (۱)

علت این که بعد از بمباران مجلس شورای ملی، توسط محمدعلی شاه قاجار، عموم آزادی خواهان و میهن دوستان مایوس شدند و نیز این که چرا این آذربایجان بود که آن یأس عمومی را به نور امید همگانی مبدل کرد نیاز به تفحص در تاریخ دارد. بعد از صدور فرمان مشروطیت آزادی خواهان تهران و سایر شهرستانها به این فرمان دل خوش کردند و با خوش بینی چشم به دریایان داشتند که خواست های ملت را اجرا کنند و مملکت را از فلاکت نجات دهند. آنان میخواستند همه چیز را با زبان خوش و اندرزهای عاقلانه درست کنند و به جنگ و خونریزی نیازی نمی دیدند. اما تجربه های تاریخی قدیم و معاصر، در دنیا، نشان می دهد که چنین روش مسالمت جویانه ای تا کنون هیچ ملت رنج دیده ای را از قید استعمار و استثماررها نکرده است. در تمامی ایران آن روز، تنها نقطه ای که بنا به سابقه انقلاب پیش اعتماد به هیأت حاکمه نداشت و به قول آنها واقعی نمی گذاشت شهر قهرمان پرور تبریز بود. در این زمان، با پیشنهاد تنی چند از رهبران هوشیار و دور اندیش تبریز، در این شهر به تربیت کادر مجاهد پرداخته شد ولی در تهران و سایر شهرستانها حکم تاریخ ناشنیده ماند. بدین علت بود که کودتای ضد انقلابی محمد علی میرزا در سراسر ایران موفق شد و تنها شهر تبریز به جهت آمادگی های قبلی و درك ضرورت تاریخی، يك سال تمام در برابر نیروهای استبداد ایستادگی کرد و موفق به شکستن دژ استبداد گردید. در این زمینه، لازم است به بخشی از مقاله آذربایجان در جنبش مشروطه "نوشته زنده یاد صمد بهرنگی که در نشریه آرش (۱۸)

(۱) - دکتر رضا زاده شفق: مردان خود ساخته، ص ۸۱.

منتشر شده استناد کنیم که وضع آن روز را خوب تشریح می‌کند و قبل از پرداختن به نوشته آن زنده یاد لازم است قطعه شعری که در وصف حال آن روز تبریز سروده شده بازگو شود :

تبریز دلاویز در این وقعه بحران برخود نپسندید که چون سایر بلدان
گیلان و عراق و طبرستان و خراسان شیراز و صفاهان و لرستان و خوزستان
گرد د بهلباسی که سزانیست نمایان زان بهر نجات همه مردم ایران
مشروطه پرست آمد و مشروطه نگهدار

تبریز خیالات شه پرز حیل را فهمید و به یاری طلبید عزوجل را
آنگاه خبر داد سفیران دول را ما نیز شریکیم حقوقات ملل را
فرمان نبریم این سپه دزد و دغل را منت نکشیم این دو سه تن کوروکچل را
با بودن سردار وفادار چو ستار

محمد اسماعیل عطاء الله زاده مازندرانی
" رهبران تهران می‌توانستند آزادیخواهان را به خیردن تفنگ و افزار جنگ وادارند ، از شهرهای دیگر تفنگچی داوطلب بخواهند و با دستی کاملاً مسلح و نیرویی آماده به مقابله برخیزند . آنها حتی می‌توانستند محمد علی میرزا را به نام سوگند شکنی از پادشاهی بردارند و نقشه‌های محیلانه‌اش را نقش بر آب کنند چنان که همین کار را پس از چند روزی انجمن تبریز کرد . رهبران تهران به هیچ یک از این راه‌ها التفات نکردند ، آنها می‌خواستند کار را با ستم‌پدگی و نـمـسـایش مظلومیت ملت و برانگیختن حس ترحم و انسان‌دوستی محمد علی میرزا و دیگر سردمداران از پیش ببرند و نیازی به آمادگی نظامی و قیام مسلحانه نمی‌دیدند و اگر روز بمباران مجلس ، آزادیخواهان تهران با وجود شجاعت بسیاری که نشان دادند نتوانستند بیش از چند ساعتی جنگ را ادامه دهند ، علتش همین نداشتن آمادگی بود . ناگفته نماند عدای از

همین مجاهدان عضو " انجمن آذربایجان " در تهران بودند . اما در تبریز از همان روز گرفتن فرمان مشروطه ، تفنگچی و مجاهد تربیت می شد . به عبارت دیگر و روشن تر ، برای قیام مسلحانه ، برای برانداختن دشمنان داخلی و خارجی ، زمینه چینی به عمل می آمد .

فعالیت اعضای انجمن ایالتی تبریز و مهمتر از آن طرح هایی که اعضای انجمن سری " مرکز غیبی " می ریختند و به دست انجمن اجراء می کردند ، از چیزهایی بود که تبریز را برای مقابله با قشون استبداد و ادامه يك جنگ یازده ماهه آماده کرده بود .

قطعه شعری که روز جمعه ، بیست و هشتم شهریور ۱۲۸۶ در تبریز در مسجد مقصودیه هنگام برجیدن ختم عباس آقا تبریزی ، قاتل اتابك اعظم که بوسیله میرزا غفارزنوزی ، از مجاهدان قفقاز ، خوانده شد روحیه و طرز فکر مجاهدان را به خوبی نشان می دهد . مطلع این قطعه چنین است .

آرقاد اشلار ، قان توکون تا جوشه گلین کاینات
ثابت اولسون تا جهان بیزده کی عزم و ثبات
ترجمه فارسی : " رفقا ، خون بریزید تا کاینات به جوش آید و بر جهانیان ثابت شود که ما صاحب چه عزم و ثباتی هستیم . "

موقعیت

تبریز پس از تهران ، بزرگترین شهر ایران و ولیعهد نشین بود ، به همین جهت ، با وجود فاصله زیاد ، همیشه با تهران در تماس بود و از پیش آمده های تهران ، زودتر از جاهای دیگر ، آگاه می شد . در نظر بگیریم که از تهران به تبریز دو سیم تلگراف کشیده شده بود : یکی دولتی و دیگری مال کمپانی . آگاهی از وضع تهران خود مایه بیداری مردم بود .

نزدیکی آذربایجان به خاک قفقاز و عثمانی و رفت و آمد بی حد مردم به این دو جا نیز در بیداری آذربایجانیان مؤثر بود . اصولاً " تبریز سر راه اروپا واقع شده بود .

سالانه ، گروه انبوهی از مردم از بازرگانان و دهقانان و کارگران خیل بیکاران در جستجوی کار به قفقاز و عراق و ... می رفتند ، و در شهرهای مختلف به کارهای مختلف دست می زدند .

احوال مردم آذربایجان و گاهی ایران که در قفقاز ساکن می شدند و به تجارت یا قاجاق میان دو کشور یا کارهای دیگر می پرداختند در ادبیات آذری آن روزگار به خوبی منعکس شده است . برای نمونه ، داستان " اوستا زینال " اثر جلیل محمد قلی زاده ، و نمایشنامه " سرگذشت مرد خسیس " از میرزا فتحعلی آخوندوف را نام می بریم .

اغلب ، شدت فقر و بیکاری بود که توده مردم از دهقان و شهری را به آن سو می کشاند . هنوز هم پیرمردان آذربایجان فراموش نکرد ه اند که چگونه هر از گاهی بار سفر می بستند که بروند کیسه ها را پر کنند و برگردند . حتی زوار مشهد از راه قفقاز و بالای دریای خزر خود را به مشهد می رساندند و هم از آن راه بر می گشتند . البته انتخاب چنین راه دوری به سبب ناامنی راه های داخلی کشور و تعرض راهزنان سرگرد نه ها بود .

از این رهگذر نیز مقداری لغت روسی وارد زبان آذربایجان شده است . این رفت و آمدها ناگزیر راه چیزهای تازه و افکار نو را به داخل کشور باز می کرد و سبب بیداری مردم می شد . سفر استانبول نیز همین اثر را داشت .

آذربایجان همیشه به طریقه های گوناگون با استانبول در تماس

بوده است؛ چنانکه در دورهٔ استبداد محمدعلی میرزا و شدت جنگ های تبریز، در استانبول، انجمنی به نام "سعادت" دایر شد که بیشتر اعضای از میان بازرگانان آذربایجان بودند و خود را نمایندهٔ انجمن ایالتی تبریز معرفی می کردند. همین انجمن بود که اخبار آذربایجان را به علمای نجف و کشورهای اروپایی و دیگر جاها می رساند و برای مجاهدان کمک های مالی مؤثری جمع آوری می کرد.

بازرگانی

احمد کسروی می نویسد که آذربایجانیان در بازرگانی و فرستادن کالا به کشورهای بیگانه از همه مردم ایران جلوتر می بودند و در بیشتر شهرهای همسایه رشتهٔ بازرگانی بیشتر در دست این ها بود.

همچنین در استانبول و برخی از شهرهای اروپا در بازرگانی دست گشاده داشتند. گاهی بازرگانان به نام شهری که با آنان در ارتباط و معامله بودند مشهور می شدند مثلاً گفته می شد حاجی باقراستانبولچی. بعدها این القاب به صورت نام خانوادگی درآمد. امروزه خانواده مهاسی به نام های مسکوچی، تهرانچی، بغدادچی، استانبولچی و غیره وجود دارند.

این واقعیت نشانی از رشد و توسعهٔ بورژوازی در آذربایجان بود. گاهی نیز بازرگانی برای حفظ جان و مال خود از دست عمال و فئودال های وابستهٔ دربار، پسوند "اف" به آخر اسم خود می آورد و بدین ترتیب خود را غیر مستقیم تحت حمایت دولت روس تزاری که نفوذ همه جانبه ای در ایران داشت قرار می داد. از این میان می توان "فتح الله اف" را نام برد.

بازرگانان از يك سو مال می اندوختند و از سوی دیگر از جهان و

پیشرفت های نقاط دیگر خبرهایی به ارمغان می آوردند .

اگر چه بیکاره ها و آزمندان بسیاری هم در این میان بودند .

" زینال " ، قهرمان داستان جلیل محمد قلی زاده ، بنای بیکاره و به شدت خرافاتی و متعصبی است که فقط بلد است راجی کند و بس —

" ارمی های کافر " را بگوید .

صفحه های مجله معروف ملانصرالدین پر است از مذمت شیخ ها و حاجی های طمع کار و ریاکار ایرانی مقیم قفقاز .

فقط مردم بیدار دل و بازرگانان آزادی خواه بودند که در بیداری مردم مؤثر افتادند و در کشاکش انقلاب ضد فئودالی از بذل جان و مال دریغ نکردند .

لازم به گفتن نیست که در اینجا باید به مفهومی که — روزوازی از آزادی و عدالت و امنیت و غیره دارد توجه کرد .

فرهنگ

اولین دبستان ایران در تبریز به وسیله حسن رشیدیه پا گرفت و بعد به وسیله هم او در تهران . از روزنامه های رسمی که بگذریم — و تبریز خود در زمان ولیعهدی مظفرالدین میرزا روزنامه رسمی داشت — نخستین روزنامه غیر رسمی ، اختر بوده که کسانی از تبریزیان آن را در استانبول می نوشته اند .

بعد ها که در خود شهرها روزنامه در آمده ، تبریز پس از تهران اولین شهر بوده که روزنامه بیرون می داده .

بعلاوه تأثیر مجله معروف ملانصرالدین و روزنامه های نظیر آن را که به زبان خود مردم نوشته می شد و نسخه هایش دست به دست میان توده مردم می گشت نباید دست کم گرفت . هنوز پیرمردان تبریز اشعاری از

همان مجله را از حفظ دارند .

همه این عوامل و نیز تأسیس اولین چاپخانه ایران در تبریز، در زمان عباس میرزا، خود مایه بیداری مردم و آمادگی آنها برای مقابله با محمد علی میرزا می شده است.

وضع مردم

توده های مردم و دهقانان آذربایجان هم مثل دیگر نقاط ایران زیر فشار و تجاوز انبارداران و فئودال ها و حکام و محتکرین به سختی روزگار می گذراندند .

مردم شهر نشین و بازرگانان و بازاریان هم از وضع موجود و تسلط روز افزون امپریالیزم اروپائی بر دستگاه حکومتی و مملکت، هیچ دل خوشی نداشتند .

امپریالیسم اروپائی هر روز امتیازات اقتصادی فوق العاده ای (مثلاً) امتیاز انحصار توتون و تنباکو و گمرکات) به دست می آورد و هر روز بیشتر از روز پیش، جری تر می شد و عرصه را بر بورژوازی نوپای ملی تنگ می کرد.

محمد علی میرزای ولیعهد

مردم آذربایجان، با وجود آمادگی برای بیداری، در زیر فشار گرفتاری های بی شمار، نمی توانستند تکانی بخورند و همچنان می زیستند تا زمان مظفرالدین شاه که پسرش محمد علی میرزا را ولیعهد کرد و کارهای آذربایجان را به او سپرد .

از یکسو ستمگری و بدی خوی او و از سوی دیگر برخی پیش آمده ها خواه ناخواه مردم را به زبان آورد و آتش به باروت انقلاب زد . از پیشامدها که خود معلول علت های دیگری بوده (وضع

معیشت و روابط ظالمانه اقتصادی (در اینجا سخن نمی‌گوئیم . همین قدر باید دانست که بعضی از حوادث — مثلاً "کشته شدن میرزا آقا خان کرمانی ، خیبرالدوله و شیخ احمد روحی در تبریز ، و جنگ ارمنی و مسلمان در قفقاز و غیره — باعث گرد آمدن و هم فکری مردم شد .

مثلاً " در جنگ ارمنی و مسلمان ، آنچه بیش از همه روی مردم اثر گذاشت و سر زبان‌ها افتاد این بود که در آن واقعه چند هزار تن ایرانی بی‌گناه از بازرگانان و کارگران کشته شدند و دولت ایران هیچ پروا ننمود و به روی خود نیاورد .

این امر شدت بی‌اعتنائی و بی‌کارگی دولت قاجار را خوب نشان داد ، بخصوص که در همان موقع ، دولت انگلیس به عنوان خون بهای یک میسیونر انگلیسی که در راه اورمی — تبریز کشته شده بود ، پنجاه هزار تومان از دولت ایران پول گرفت .

مردم با مقایسه این دو وضع ، خشمناک می‌شدند و از دولت قاجاری پاک دست می‌شستند . رفتار بد محمد علی میرزا در تبریز از یک سو انگیزه‌ای برای مردم آذربایجان بود و از سوی دیگر آنگاه که خود او شاه شد ، آذربایجانیان ، برخلاف مجاهدان و رهبران تهران ، فریفته قول و فعل ریاکارانه او نشدند و تا توانستند جلوفساد کاری‌هایش را گرفتند .

باید دانست که محمد علی میرزا ، از همان ولیعهدی ، صد در صد آلت دست دولت تزاری روس بود و شاپشال ، معلم روسی او ، او را چون عروسک خیمه شب بازی در دست می‌چرخاند .

بد کاری و بد رفتاری و سخت‌گیری محمد علی میرزا بدانجا رسیده بود که مثلاً " از حاجی میرناف پول گرفت و پسر شانزده ساله او را سرتیپ کرد و به قول مجله ملانصرالدین ، تا وقتی محمد علی میرزا در

تبریز بود بچه‌های زیباروی نمی‌توانستند قدم به کوچه بگذارند و در عوض چند سالی که در تبریز بود، کوه‌ها و سنگ‌های ایران را به جای نان به خورد تبریزیان داد که دیگر چیزی برای دولت انگلیس باقی‌نماند (۱). تاریخ نگاران مشروطه می‌نویسند که فشار و جلوگیری در تبریز بیشتر از تهران بود و رفتار محمد علی میرزا بدتر از عین الدوله در تهران محمد علی میرزا با این فسادکاری‌ها به شدت جلوزبان مردم را می‌گرفت که کسی گله و شکایتی نکند.

مأموران و راپرت‌چیانی میان مردم می‌فرستاد تا او را از هرگونه بدگوئی درباره‌اش آگاه کنند. ترس چنان در دل‌ها جا گرفته بود که مردم حتی در خانه‌های خود نیز از گفتگو خودداری می‌کردند. ولیعهد با این همه ظلم و فساد کاری سخت‌تظاهر به دینداری می‌کرد. روز عاشورای محرم تکیه برپا می‌داشت و شب عاشورا پا برهنه به کوچه‌ها می‌افتاد و چنانچه رسم مردم تبریز بود در چهل و یک مسجد شمع روشن می‌کرد و مرتب کتاب‌های دینی و دعا به چاپ می‌رساند. مثلاً "در محرم همان سال که نهضت مشروطه برخاست، حاج شیخ محمد حسین نامی نسخه‌تازه‌ای از زیارت عاشورا پیدا کرده بود ولیعهد با شتاب آن را در چاپخانه خصوصی‌اش چاپ و میان مردم پخش کرد.

انجمن ایالتی و مرکزی غیبی چه بود؟

آنگاه که بست نشینان شاه عبدالعظیم و آزادی‌خواهان دیگر شهرها مظفرالدین شاه را مجبور کردند که "مشروطه اعطا کند و مجلس باز کند"، انجمن ایالتی تبریز هم پا گرفت.

هدف از تشکیل انجمن نخست فقط برگزیدن نمایندگان مجلس شورا

(۱) — ملانصرالدین، سال دوم، شماره پنجم.

بود اما پس از انجام دادن این کار، انجمن پراکنده نشد و خواهیم دید که به کمک انجمن سری "مرکز غیبی"، به چه کارهایی برخاست و چگونه جنبش مشروطه را پاسداری کرد و راه برد اگر چه احتمالاً "گاهی هم دچار لغزش شده باشد".

اما مرکز غیبی خود چه بود؟ (۱)

(۱) - رك : صمد بهرنگی : "مقاله" در نشریه آرش (تهران ، انتشارات زرین) ، چاپ اول ، ص ۳۸ - ۳۴

- ۲۱ -

لقمه خارداری باشید تا هیچ گله‌ی نتواند شما را فرو ببرد
خیابانی

مرکز غیبی

اگر بخواهیم مرکز غیبی و منشاء پیدایش آن را بشناسیم لازم است که حزب نیرومند سوسیال دموکرات قفقاز و یکی از شاخه‌های اصلی آن، حزب همت، را بشناسیم. در این زمینه، از چند منبع کمک گرفته، سعی در شناختن آن می‌کنیم:

" ۰۰۰ در آن جریان عمومی، حزب نیرومند سوسیال دموکرات قفقاز به وجود آمد. یکی از شاخه‌های اصلی‌اش حزب همت بود که در ۱۹۰۴، در بادکوبه، تأسیس شد. آن را قدیمی‌ترین حزب سوسیال دموکرات مسلمانان قفقاز می‌شمارند و با حزب سوسیال دموکرات روس بستگی داشت. بنیان‌گذار حزب همت، دکتر نریمان نجف‌اوغلی (نریمان اوف) پزشک دانشمند بود. از نام‌آوران آن فرقه، محمد امین رسول‌زاده، نویسنده و اندیشه‌گر سیاسی، است. برخی از اعضای حزب همت را نخبه‌روشنفکران قفقاز می‌شناسند. این زمان، حزب همت ساختمان سیاسی

يك پارچه نداشت بلکه از جناح دموکراسی لیبرال تا سوسیالیزم انقلابی را در بر می‌گرفت.

دانستنی است که در هیئت مسلمانان قفقاز نفوذ سوسیالیستان انقلابی ضعیف‌تر از نفوذ سوسیال دموکرات‌ها بود. به حقیقت، در قفقاز، همیشه تمایلی به ناسیونالیزم وجود داشته، حقیقتی که در جریان‌های پیش از انقلاب روسیه و پس از انقلاب، تأثیری خیره‌کننده داشته است.

در سال ۱۹۰۵، کمیته "سوسیال دموکرات ایران" یا "اجتماعیون عامیون ایران" در بادکوبه تشکیل شد. این کمیته با حزب همت‌بستگی داشت. مؤسسان آن را يك گروه ایرانی مرکب از چند تن انقلابی اهل تبریز و تهران نوشته‌اند. نام آن هیئت مؤسس را نمی‌دانیم اما چند نکته را می‌دانیم: در کمیته اجتماعیون عامیون ایران، پاره‌ای از ایرانیان ساکن قفقاز و برخی بازرگانان و افراد کاسب — که مخصوصاً از گیلان و آذربایجان به تفلیس و بادکوبه رفت و آمد داشتند — عضو بوده‌اند. به علاوه، از کارگران و پیشموران ایرانی که در تأسیسات صنعتی آنجا کار می‌کردند، به عضویت آن کمیته درآمده بودند. در این طبقه، افراد فعال کم نبودند.

کمیته مزبور هیئت فدائی مجهزی داشت. کنسول انگلیس در رشت، رئیس فدائیان ایرانی مقیم بادکوبه را میرزا جعفر نامی ذکر کرده است. در ضمن، می‌نویسد: در بادکوبه، فرقه‌ای از فدائیان مجاهدین وجود دارند که به اسم اجتماعیون عامیون مشهورند و نزدیک به شش هزار عضو دارند و غالباً از ایرانیانی هستند که از ایران مهاجرت اختیار کرده در آنجا به کسب و تجارت مشغول‌اند. این فرقه با سایر احزاب، "آزادی‌طلبان" گرجی، ارمنی، روس اشتراك‌مسابی دارند. همه نوع اسباب نارینه‌ها در آزمایشگاه‌های مخفی می‌سازند و علیه حکومت روس می‌جنگند. گرچه پلیس مخفی دولت روس بارها از آن کسان دستگیر کرده اما به هیچ وجه

در مقابل خیالات آن‌ها نتوانسته است مقاومت نماید .^{۰ (۱)}

” ۰۰۰ مسلمین قفقازیه ، در سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۳۱۲ اقمری)،

تحت اداره و سرپرستی نریمان نریمان بك اوف ، از اهالی تفلیس که سمت معلمی داشت و بعد ها دکتر شد ، انجمنی به نام کمیته اجتماعیون و عامیون تشکیل دادند و این کمیته در سایر شهرهای قفقاز شعبی داشت . از آن جمله ، شعبه باکو بود که حیدرخان جزء اعضای آن به شمار می رفت . بعد ها عده ای از آزادی خواهان ایران ، مخصوصاً ” آذربایجان ، با این کمیته اجتماعیون و عامیون قفقازیه ارتباط سری حاصل کردند و در تبریز شعبه ای از آن به دستگیری این جماعت تأسیس گردید . ” همچنین علاوه شده که : ” ۰۰۰ انقلابیون ایران با راهنمایی دکتر نریمان اوف ، رئیس حزب سوسیال دموکرات همت ، تأسیس حزب سوسیال دموکرات ایران را با آغوش باز پذیرفتند ، و در راه تشکیل این حزب ، کربلائی علی مسیو به اتفاق دو پسرش ، حیدر عمواغلی و اعضای دیگر حزب سوسیال دموکرات روسیه از قبیل بشیر قاسمواف ، قره داداش ، مشهدی حسین سرابی ، سوچی میرزا (میرزا عمو) که از اعضای برجسته حزب اجتماعیون و انقلابیون روسیه بودند پیش قدم شدند .

منابع کمونیستی نیز کمک مؤثر سوسیال دموکرات های ایران را به حزب سوسیال دموکرات همت مورد تأیید و تجلیل قرار می دهند و می نویسند حتی ” ایسکرا ISKRA ” ی لنین نیز توسط این حزب از طریق تبریز و اردبیل به باکو رسیده و از آنجا بین احزاب سوسیال دموکرات توزیع می شد . ”^{۰ (۲)}

(۱) — دکتر فریدون آدمیت ، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران

(تهران ، انتشارات پیام ۱۳۵۴) ، چاپ اول ، ص ۱۳ و ۱۴ .

(۲) — اسماعیل رائین : حیدرخان عمواغلی (بقیه در صفحه بعد)

به موجب نوشته دکتر سلام الله جاوید : "حزب سوسیال دموکرات ایران" که اغلب به نام کمیته غیبی خوانده می شد از حزب همت الهام می گرفت. این حزب همکاری نزدیک و مؤثری را با مرکز حزب در روسیه آغاز کرد و همکاری دو سازمان تا بدانجا رسید که لنین اعلامیه های خود را که نام گولپین GOLPEN داشت ، از راه تبریز برای یاران خود و انقلابیون روسیه به آن کشور می فرستاد . (۱)

" . . . نخست ، يك سال پیش از جنبش مشروطه خواهی ، ایرانیان قفقاز در باکو از روی مرامنامه سوسیال دموکرات روس ، دسته ای به نام اجتماعيون عاميون پدید آوردند که نریمان نریمانوف پیشوای آنان بود . سپس چون در ایران جنبش برخاست ، در تبریز ، شادروان علی مسیو ، حاج علی دوافروش و حاجی رسول صدقیانی و دیگران ، همان مرامنامه را به فارسی ترجمه و دسته مجاهدان را پدید آورده و خود يك انجمن نهانی به نام مرکز غیبی بر پا کردند که رشته کارهای دسته را در دست خود می داشت و آن را راه می برد . در همان هنگام ، کسانی از همان ایرانیان قفقاز به تبریز و دیگر شهرها آمدند " (۲)

دکتر سلام الله جاوید اسامی اولین مؤسسين حزب سوسیال دموکرات قفقاز را به این شرح نام می برد :

دکتر نریمان نریمان اف ، سوچی میرزا ، میرزا جعفر زنجانی ، حیدر خان عمواغلی ، محمد تقی شیرین زاده سلماسی ، حاجی خان ، نورالله (بقیه از صفحه قبل) (تهران ، انتشارات جاویدان ۱۳۵۵) ، چاپ سوم ، ص ۱۳ و ۱۴۹ .

(۱) - دکتر سلام الله جاوید : نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادی خواهان

جهان (تهران ، انتشارات دنیا ۱۳۴۷) ص ۷۴ .

(۲) - احمد کسروی ، تاریخ مشروطه ایران (تهران ، انتشارات امیرکبیر

۱۳۵۳) ، چاپ دهم ، ص ۳۹۱ .

خان یکانی ، مشهدی محمد علی خان ، میرزا ابوالحسن تهرانی ، اکبر اسکوئی ، مشهدی حسین سرایی ، باقر خان اورمیه‌ای ، مشهدی اسماعیل ضیائی (۱) .

علی مسیو با هوشیاری کامل برای ایجاد مرکزغیی در بدو امر افرادی از روشنفکران تبریز را در نظر گرفت و با آنها تماس انفرادی برقرار کرد . بعد از تماس و آزمایش‌های فردی ، نخستین هسته فرقه اجتماعیون عامیون را تأسیس کرد .

مهندس کریم طاهرزاده بهزاد ، در کتاب خود ، در این باره ، چنین می‌نویسد :

" انتشار فرمان مشروطه ایران در تاریخ ششم شهریور ماه ۱۲۸۵ (مطابق ۲۹ رجب ۱۳۲۴) ، در تبریز ، تولید و جدوسروری کرد که بی‌سابقه بود . نویسنده که در آن تاریخ ۱۶ سال بیشتر نداشتم ، خاطر دارم تمام طبقات مردم از عوام تا خواص ، از انتشار فرمان مشروطیت اظهار مسرت می‌کردند بدون این که معنی حقیقت آن را بفهمند . ولی طولی نکشید که اختلافات شدیدی بین طبقات به ظهور رسید ، حتی بعضی از کسانی که روزهای اول خودشان را بیرق‌دار آزادی می‌دانستند ، در این ایام ، در پس پرده ، بر علیه آن مشغول فعالیت شدند . میرهاشم و میرربیع برادر آن و امثال آنها در رأس این اغفال شدگان قرار گرفتند . طولی نکشید که مستبدین و آزادی‌خواهان به کلی از هم جدا شده و دو گروه متخاصم تشکیل دادند . این دو طبقه یکی عمال دولت و دیگری افراد تجار و کسبه و استاد کار و کارگر و افراد غیر اداری بودند . پس از توپ بستن مجلس شورای ملی (سه شنبه دوم تیر ماه مطابق بیست و سوم) (۱) - دکتر سلام الله جاوید ، نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادی خواهان جهان ، پیشین ، ص ۷۴ .

جمادی الاول ۱۳۲۶) ، این اختلاف به نهایت شدت خود رسید .

مناسب می‌دانم که طرز تشکیل اردوی ملی را شرح داده و توصیف کنم که مردم با چه احساساتی در سردفترها حاضر شده و داوطلبانه نام نویسی می‌کردند و بنویسم که مردان با چه شوق و ذوقی می‌خواستند هر چه زودتر اسلحه برداشته و با اردوی ملی جهت نجات مجلس شورای ملی به طرف تهران حرکت بکنند ولی این شرح مهم را موکول به قلم نویسندگان زبردست می‌نمایم . (نگارنده هیجده ساله بودم و برای این کار بزرگ نام نویسی کرده بودم) با وجود همه این احساسات ، اشخاص مطلق و دانشمند می‌دانستند که بدون اتحاد و اتفاق و رعایت اصول حزبی ، این اقدامات به نتیجه نخواهد رسید باید اقدام اساسی کرد . در چنین ایام ، که کارها سخت پریشان بود ، مردی قوی قلب و با تدبیر و مطلع مثل علی مسیو قد علم کرده و شالوده فرقه اجتماعیون عامیون را طرح ریزی کرد . این مرد وطن پرست با فداکاری های فوق العاده ، سازمان این فرقه را که شرح آن مفصل است — اداره می‌کرد .

مرکز فعالیت این حزب کاملاً "محرمانه بود به طوری که نام او را مرکز غیبی می‌گفتند . عده ای مثل مرحوم حاج رسول صدقیانی ، حاج علی دوافروش ، یوسف خزدوز ، حاج علی نقی گنجه ، میرعلی اکبر سراج ، حكاك باشی و غیره ، با رهبری علی مسیو ، مرکزی را جهت انجام تعلیمات مهم تشکیل می‌دادند . باید توجه داشت که این کمیته با فرقه هم نام خود در قفقاز رابطه سیاسی داشت . در درجه دوم ، رؤسای حوزه هائی بودند که هر کدام در زیر دست خود ۱۱ نفر عضو داشتند . این اعضا مدت مدیدی ، جز در تاریکی (برای این که مبادا همدیگر را بشناسند) با یکدیگر روبرو نمی‌شدند یعنی هر ۱۱ نفر دستور حزبی را از سرپرست همان عده دریافت می‌کردند . خطرناکترین دستورات کمیته مرکزی بدون

جزئی تخلف به موقع اجرا گذارده می شد . در روزهای اول ، تشکیل این حزب مورد تمسخر فراش ها و فراش باشی ها واقع شد و خیال می کردند این سازمان را با اقدام کوچکی می توانند نابود کنند ولی طولی نکشید که به اشتباه خود پی بردند و عملیات این حزب تزلزل غیر قابل وصفی در ارکان تشکیلات کدخداها و افکار فراش ها و فراش باشی ها ایجاد کرد و اعمال ناصواب و ظالمانه آن ها را بی اثر و جثی نمود .

امروز از کلمه فراش و فراش باشی طبقه جوان ما مطلبی درک نمی کنند ولی آن هایی که خاطرات دلخراشی از آن دوره دارند وقتی که نام فراش و فراش باشی می شنوند به خشم می آیند . کافی است که از عملیات آن ها مثالی در اینجا ذکر شود : کریم نامی که عضو حزب اجتماع یون بود و در اجرای دستورات هیئت مرکزی بی باک و متهور بود ، در گردش شبانه خود ، از طرف دسته های فراش های محله گرفتار شد . فراش ها این فدائی را به پاتوق فراش باشی برده در یک زیر زمین چهار میخ کردند و روی بدن او شمع های زیادی نصب و روشن نمودند و تا پایان سوختن شمع ها بازرسی را ادامه داده و خواسته بودند که اسرار حزب را فاش کند . ولی وقتی که موفقیت حاصل نکردند او را قطعه قطعه کرده و به زندگی این میهن پرست خاتمه دادند . مثال دیگر : حسن آقا نام مجاهد را زندانی کرده و یک پای آن را در کند و زنجیر کرده و دست های او را نیز بسته هر روز شلاق زده و پول می خواستند . یک روز فراش فکر تازه کرده و از قوطی عقری نزدیک پای زندانی انداخته و از زندانی پول خواست و التماس و خواهش حسن آقا به جایی نرسید . بالاخره زندانی با پای چپ خود با یک ضربت عقر را کشت فراش از این عمل سخت عصبی شده و او را شلاق زیاد زده و گفت : فلان فلان شده عقر دولت را می کشی . ای بایی ، عقر دولت را می کشی . این قبیل

اعمال وحشیانه یکی دو تا نبود . هر فردی از افراد این حزب که به دست فراراش ها می افتاد سرنوشت مشابهی پیدا می کرد . بنابراین ، در مقابل این تشکیلات مفصل آدم کشی و وحشیگری ، يك حزبی که اعضای آن عبارت از عده ای کسبه و صنعتگر بودند چه فداکاری و چه رشادت هائی می بایست از خود بروز بدهند تا بی این کاخ وحشیگری و استبداد را واژگون بکنند .

حزب اجتماعیون عامیون از دادن تلفات جانی و مالی مضایقه نکرده و خدمات غیر قابل شرح و توصیف انجام داد . با نهایت تأثر ، باید بدانیم صدی نود این فدائیان حقیقی در راه آزادی نابود شدند و چراغ خانوادگی آن ها بکلی خاموش گشت . برای مثال ، مرحوم علی مسیو و یوسف خزدوز و شیخ سلیم و حسین خان باغبان و محمد صادق خان چرندابی و موسی خان عموزاده نویسنده و صدها فدائیان دیگر را می شود نام برد . باید دانست که اکثر خانواده های این شهدای راه آزادی هم تلف شدند . برای درود به روح پاک این فدائیان راه آزادی و سربلندی بازماندگان آنان بعضی از این مردان پاک را نام می بریم :

یوسف خزدوز ، حاج محمد میراب ، میرزا آقا بالا معروف به مکتب دار ، ملا حمزه خیابانی ، محمد صادق خان چرندابی ، میرزا غفار واعظ چرندابی ، میرعلی اکبر لیل آبادی ، شیخ الاسلام ششگلانی ، حسین خان باغبان ، میرعلی اکبر ویجویه ، حسن آقا چرندابی يك عده دیگر هم که از تبریز به قفقاز مسافرت کرده و در آن ایام مجدداً به نام مجاهدین قفقاز وارد تبریز شده بودند بدین قرار بودند :

مشهدی محمد علی ناطق (داروغه) ، تقی اف ، علی اکبر خان برادر میرزا جلیل (ملانصرالدین) ، مشهدی اسماعیل (نابود کننده شجاع نظام) ، اسدخان ، صادق عمواغلی ، بالاحسن و داد بیک که

(با دو نفر گرجی در شبیخونی که به اردوی عین الدوله در باسنج زدند به شهادت رسیدند)^{۱۰}

مشهدی محمد صادق خان ، مشهدی حسن معروف به خیاط که به نام حاجی خان معروف شد و اسد آقا (به غیر از اسد آقای معروف که در جنگ سمیتقو شهید شد) و صادق عموغلی وعده دیگر به استثنای چند نفر گرجی و علی اکبر خان برادر میرزا جلیل — هیچ کدام از اینها قفقازی نبوده ولی لباس قفقازی در تن داشتند . چون معروف بود این اشخاص بمب ساز و بمب انداز هستند — بنابراین در نظر گروه مستبدین اهمیت فوق العاده پیدا کرده بودند . این بود که با مرور زمان ، عده زیادی هم از مجاهدین تبریز در شکل لباس قفقاز لباس دوخته و به اینها ملحق شدند .^{۱۰} (۱)

تربیت مجاهد

از جمله کارهای ارجداری که مرکز غیبی به آن همت گماشت و در این راه خدمات ارزنده ای انجام داد تربیت مجاهد برای نگهداری آزادی و مبارزه با دژخیم بود که از بدو تشکیل گروهها برای این مهم ، افرادی مثل ستارخان و دیگر افراد جانباز وارد این گروهها می شدند که قبلاً افرادی معمولی بودند و از بطن تودهها برخاسته بودند ولی در سایه تشکیلات منظم و راهنمایی و رهبری های انقلابیونی مثل علی مسیو ، به سرداران و مجاهدان پرآوازه ای مبدل شدند که تاریخ به نام آنها افتخار می کند و این مجاهدان بودند که استبداد صغیر را از بین برده و مشروطه را دوباره زنده کردند . در کتاب دو مبارز جنبش مشروطه ، چنین می خوانیم:

(۱) — مهندس کریم طاهرزاده بهزاد ، قیام آذربایجان در انقلاب

مشروطیت ایران (تهران انتشارات اقبال و شرکاء) ، ص ۴۸ — ۴۴ .

در نتیجه مقدمات مناسب و زمینه مساعدی بود که قیافه شهرتبریز به سرعت دگرگون شد. کسان بسیاری از بازاریان و آن‌هایی که دستشان به دهانشان می‌رسید تفنگ و فشنگ خریدند و دیگران که قادر به خرید اسلحه نبودند، به کمک مرکز غیبی که از طریق روسیه، به طور قاچاق، اسلحه وارد می‌کرد، صاحب تفنگ و فشنگ شدند. ستارخان از همان اول، در صف مجاهدان وارد شد و از سردستانان فدائیان گردید. وی در آغاز که کار صورت منظمی نداشت، به همراهی سایر سردستانان، روزهای جمعه در بیرون شهر به آموختن رموز و فنون سپاهیگری — د اطلبان اشغال داشت. بعدها در هر محله‌ای از شهر یک مرکز آموزش مجاهدان برپا شد. در آن مراکز، همه روزه، عصرها به سرپرستی و آموزگاری افرادی که در کار سپاهیگری سر رشته و سابقه‌ای داشتند جوانان و مردان به تمرین و مشق تعلیمات نظامی و یاد گرفتن اصول تیراندازی و سایر فنون جنگ پرداختند. ستارخان هم در مرکز آموزش کوی امیر خیز هم خود را مصروف این کار می‌داشت. گفتنی است که سر رشته‌داران چنان اهمیتی برای این کار قایل بودند که گذشته از بزرگترها، برای بچه‌ها هم تفنگ چوبی تهیه کرده بودند و آن‌ها هم برای خودشان در گوشه‌ای، مشق و تمرین می‌کردند. کسروی که آن روزها در تبریز بوده وضع شهر را بدین گونه توصیف می‌کند: "شهر، یکباره، دیگر گردیده و گفتگوی همه از تفنگ خریدن و مشق سربازی کردن و آماده جنگ و جانفشانی کردن شده بود. هر روز هنگام پسین بازارها بسته و چیت فروش و مسگر و هر چه که می‌بودند به خانه‌های خود می‌شتافتند و رخت دیگر کرده، تفنگ برداشته، آهنگ سربازخانه کوی خود می‌کردند. چون از کوچه‌ها گذشتی، پیاپی این شعر را از زبان بچگان شنیدی:

دولت مشروطه‌مازند و جاوید باد ملت مشاق ایران‌زنده و جاوید باد

باید متوجه این نکته اساسی باشیم که دادن افزار جنگ به دست مردم کوچه و بازار، چه ناراحتی‌ها در پی می‌توانست داشته باشد ولی مرکزغیبی که مردان کاردان و هوشیاری در راس آن قرار داشتند، رشته کار را همیشه در دست داشت و از جزئی‌ترین خلاف و بی‌نظمی چشم‌پوشی نمی‌کرد. اگر به خاطر آوریم که بعضی از مجاهدان چون یوسف خزدوز و ایت خلیل (خلیل سگه) "که کسوت فداکاری را محض پیشرفت خیالات خود در بر کرده بودند" در دادگاه غیابی یا حضوری محکوم به اعدام شدند و حکم درباره ایشان به سرعت اجرا شد به شایستگی و راه و روش گردانندگان امور "مجاهدان" پی خواهیم برد. در نتیجه این سخت‌کوشی‌ها و از خود گذشتگی‌ها بود که روزبروز صفوف مجاهدان منظم‌تر و کارآمدتر و بنیاد آن استوارتر می‌شد. بدین ترتیب بود که این دسته‌ها (مجاهدان و فدائیان) که بیشتر از کارگران و تهیدستان شهر و خرده بورژوازی و دهقانان و به طور کلی از مردم خرده پا تشکیل یافته بودند، به نیروی مسلح حقیقی انقلاب مبدل شدند و خواهیم دید که چه کارهای کارستان کردند. از میان این دسته‌های مسلح بود که مردان سلحشور و جانبازی چون ستارخان و باقرخان و حسین باغبان و میرهاشم خان و صدها تن دیگر پیدا شدند و از ارجمندترین خواست‌های انسانی پاسداری کردند (۱۰)

درباره خواست‌های اساسی اعضای حزب سوسیال دموکرات، ایوانف چنین نوشته است: "در سال ۱۹۵۲، در ایران، اولین گروه‌های سوسیال دموکراتیک به وجود آمدند. سازمان‌های مجاهدین غیرعلنی بود. این سازمان‌ها برای اولین بار، در سال ۱۹۰۵، در ماوراء قفقاز (۱) - رحیم رئیس‌نیا/عبدالحسین ناهید: دو مبارز جنبش مشروطه

(تهران، انتشارات آگاه، چاپ دوم ۱۳۵۵) ص ۳۵ و ۳۴.

و شهرهای شمالی ایران به وجود آمد و به طور عمده از انقلابیون خرده بورژوازی، تجار، روحانیون درجه دوم و خرده مالکین، پیشموران، دهقانان و کارگران تشکیل می شد. سازمان های مجاهدین زیر نفوذ شدید جنبش انقلابی روسیه قرار داشتند و از طریق سازمان "همت"، با انقلابیون ماوراء قفقاز مربوط بودند. هدف و وظایف جمعیت مجاهدین در برنامه آن که در ماه سپتامبر سال ۱۹۰۷ در شورای نمایندگان سازمان های مجاهدین در مشهد به تصویب رسید، منعکس شده بود.

در این برنامه، مطالبات زیر عنوان شده بود:

تأمین حق انتخابات عمومی با رأی مساوی مخفی و مستقیم، تأمین هفت نوع آزادی که عبارت بود از: آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، آزادی فردی و آزادی اعتصاب، مصادره اراضی شاه، باز خرید زمین های خوانین و تقسیم آن ها بین دهقانان، هشت ساعت کار روزانه، تغییر سیستم مالیاتی از طریق بستن مالیات تصاعدی بر ثروت، تعلیمات عمومی اجباری و سایر خواست های دموکراتیک.

مجاهدین در نخستین سال های انقلاب، دسته های مسلح گارد انقلابی را که دسته های فدائیان نامیده می شد، از افراد داوطلب تشکیل دادند. این دسته های فدائی از دهقانان، کارگران، تهیدستان شهر و خرده بورژوازی تشکیل می شدند. (۲)

مرکز غیبی نفوذ معنوی زیادی بین مردم داشت و به پشت گرمی و پشتیبانی ایشان، به کارهای ارجداری دست می زد. از آنجائی که مردان کاردان و نیک نفسی در رأس مرکز غیبی قرار داشتند و به کارهای مردم دلبستگی از خود نشان می دادند این مرکز موفقیت های زیادی به (۱) - ایوانف، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه آذر تبریزی (تهران،

انتشارات شبگیر ۱۳۵۷)، ص ۵۱ - ۵۰.

دست آورد . مرکز غیبی با دو چشم باز ، کارهای محمد علی میرزا و اطرافیان او را می پائید و رشته انجمن تبریز یا بهتر بگوئیم ، کنترل جنبش مشروطه را در آذربایجان در دست داشت . به عقیده کسروی : " در بیرون ، حاج میرزا حسن مجتهد و دیگر ملایان و برخی بازرگانان در انجمن نشسته و سر رشته دار شمرده می شدند ، ولی آنان را آن شایستگی نمی بود و در نهان رشته جنبش را آن انجمن نهانی (مرکز غیبی) می داشت " (۱)

این همه نفوذ مرکز غیبی و رهبری جنبش مشروطه بیشتر مرهون مدیریت و فراست زنده یاد علی مسیو بوده است . در این زمینه ، در کتاب دیدار هم رزم ستارخان ، چنین می خوانیم : " باقرخان سالار ملکی اصرار داشته که کمیته سری را ببیند . علی مسیو حاضر نمی شده تا این که شی دست به صحنه سازی می زند و چند تن را با عمامه و ریش و قیافه های دیگر آراسته و در یک زیر زمین می نشاند و سالار را از راهروهای تاریک گذرانده و اجازه می دهد که فقط در آستانه آن محل بنشیند و بدون یک کلمه ای حرف زدن یک فنجان چائی بخورد و زود بلند شود . در واقع ، بدان وسیله او را مجذوب و مرعوب کمیته سری که سازمان مرموز و معما سی شده بود می کند و برمی گرداند ، و نیز موقعی برای این که مخالفین را بیم دهد و موافقین را امید ، سالن بزرگ انجمن ایالتی را با چراغ ها و لنت های بزرگ روشن می کند و پرده ها را محکم می کشد که داخل سالن دیده نشود و آنگاه در دهلیز مقداری کفش و پوتین و چکمه های نو و مستعمل می چیند و وانمود می کند که عده ای از قفقاز برای کمک به مشروطه و مذاکرات محرمانه و مهم آمده اند ، ببینید چه تدابیری داشته است ؟ " (۲)

(۱) - احمد کسروی: تاریخ مشروطه (تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ۱۲/۱۲۶)

(۲) - نصرت الله فتحی (آشباک) : دیدار هم رزم ستارخان (تهران

۱۳۵۱ ، چاپ دوم ، ص ۱۳۴)

عمده هدف مرکز غیبی و انقلابیون راستین آذربایجان مبارزه با استبداد داخلی و پیکار با استعمار خارجی بود. آنها خود دریافتند که بدون قطع ریشه‌های مزدوران داخلی که عوامل مستقیم استعمار هستند، مبارزه با امپریالیسم جهان‌خوار معنایی نخواهد داشت. به محض تشکیل، این مرکز، دست به کارهای مهم انقلابی زد که در این باره از ایوانف کمک می‌گیریم:

"به علاوه، شورائی به نام "شورای مخفی" هم به وجود آمد که پول و ذخایر گندم سرمایه‌داران را مصادره و بین فقرا تقسیم می‌کرد. املاک شاه و خانواده او در آذربایجان مصادره گردید."

انقلابیون پس از استقرار حکومت خود در تبریز، قدرت و نفوذ خود را در شهرها و نواحی دیگر آذربایجان توسعه دادند. دسته‌های مسلح فدائیان را برای مبارزه با مرتجعین از تبریز به مأموریت خارج می‌فرستادند. همچنین نمایندگان انجمن تبریز برای تشکیل انجمن‌ها و واحدهای فدائی و به طور کلی برای انجام کارهای انقلابی محلی، به اطراف اعزام می‌شدند. در نوامبر ۱۹۵۸، انقلابیون تبریز شهرهای مراغه، مرند، سلماس و غیره را اشغال نمودند. جاده جلفا - تبریز به کلی از مرتجعین پاک شد. در اواسط نوامبر، قسمت مهمی از آذربایجان به اطاعت تبریز انقلابی درآمد. بود. در دهات و شهرهای اشغال شده از طرف انقلابیون، اغلب اوقات، پرچم‌های سرخ افراشته می‌شد. توسعه نفوذ تبریز انقلابی در نواحی آذربایجان با توسعه جنبش دهقانی توأم بود. دهقانان خوانین مرتجع را از املاک خود بیرون می‌راندند و احشام و گندم و سایر ذخایر خوانین را مصادره کرده، بین افراد مستمند تقسیم می‌کردند.

در برخی موارد، انجمن تبریز و ستارخان با سرمایه خارجی و

خارجیان مخالفت می‌کردند مثلاً "علیه عدّه‌ای از ملاکین آذربایجان که تابعیت تزار را داشتند تظاهراتی انجام گرفت. در اواخر سال ۱۹۰۸، به کمپانی انگلیسی تلگراف هند و اروپا پیشنهاد شد حق امتیاز خود را مستقیماً به صندوق انجمن تبریز پرداخت کند" (۱)

در اثر این تدابیر و از بین برداشتن عوامل استبداد، به قول طاهرزاده بهزاد، مدتی نفوذ علی مسیو در تبریز غیر محدود بود. جان و مال و سکنه تبریز سپرده دست او بود. شب‌ها که در تمام خیابان‌های تبریز مجاهدین گردش می‌کردند و از هر طرف صدای تیربه‌گوش می‌رسید کوچکترین اشاره او کافی بود که حیات عدّه‌ای دچار خطر شود، ولی علی مسیو با داشتن چنین قدرتی، گاهی برخلاف اصول مشروطیت ————— بر نمی‌داشت و با کمال جدیت، مواظب رفتار مجاهدین بود. نفوذ او به حدی بود که حتی حاج مخبرالسلطنه، والی آذربایجان، نیز از روی حساب می‌برد.

نخستین نطق علی مسیو

طاهرزاده بهزاد، درباره اولین نطق علی مسیو، چنین می‌نویسد:

"به ما خبر دادند که در محله ارمنستان، با رمز مخصوصی، همدیگر را ببینیم. مطابق دستور، میبایستی از هر گروه فقط دو نفر انتخاب و حاضر بشوند. ساعت مقرر، در محله ارمنستان، در سالن بزرگی، حاضر شده مطابق معمول، در تاریکی مطلق، شخص ناشناسی برای حضار صحبت کرد و با این بیت آغاز سخن نمود:

ندیدی که چون گریه عاجز شود
برآرد به جنگال چشم پلنگ
و گفت ما از خطر نمی‌ترسیم چون مستغرق در خطریم!! ما که

(۱) — ایوانف: انقلاب مشروطیت ایران، پیشین، ص ۷۶ و ۷۷.

اسلحه برداشته‌ایم مثل مستبدین میل نداریم کسی را بدون تقصیر بکشیم . ما وظیفهٔ سنگین به عهده گرفته‌ایم ولی به یاری خدا این وظیفه را انجام خواهیم داد . دشمنان ما خیلی قوی هستند ولی ایمان به کارهای خودشان ندارند و برعکس ما ظاهراً "خیلی ضعیف بوده ولی از روی ایمان اقدام می‌کنیم . ای هم مسلکان عزیز ، باید بدانید در چه راه پرخطری قدم گذاشته‌اید . برای هموار کردن شاهراه آزادی ، باید جان نثار کرد ، عنوان فدائی را به رایگان نمی‌شود به دست آورد !! باید در واقع فدائی شد . اگر کسانی در میان شما هستند که از جان یا ثروت خود می‌ترسند فوراً " باید استعفا بدهند ، زیرا این کار کار پرخطری است . ممکن است به شماها مأموریت‌های پرخطری داده شود . انجام این مأموریت‌ها اجباری است . در صورت مسامحه یا ارفاق یا هر فکری که منتهی به عدم انجام وظیفه باشد ، مسامحه کار محسوب و سخت مجازات خواهد شد . شما باید از ۷۲ تن شهیدای کربلا سر مشق بگیرید . با این که آن‌ها می‌دانستند کشته خواهند شد قدم عقب نگذاشتند . شما هم وارد میدان جانبازی شده‌اید و باید بدانید شماها برای خوردن و آشامیدن و عیش و نوش دعوت نشده‌اید بلکه برای گرفتن حق حیات و آزادی خودتان در میدان جانبازی قدم گذاشته‌اید .

ملت ایران چندین صد سال است که اسیر است . شما دور هم جمع شده‌اید که زنجیر اسارت را پاره کنید ، ولی باید بدانید شما تنها و بی‌یار و یاور نیستید . از آن روزی که قدم به این راه گذاشته‌اید از دور چشمانی ناظر کردار و گوش‌هایی سامع گفتار شماست ، چنانچه يك خطری در حق یکی از هم مسلکان شما پیش بیاید و جاننش تلف شود مطلقاً " قاتل او کشته خواهد شد و بازماندگان او از طرف فدائیان هم مسلک خود نگهداری و پرستاری خواهند شد و تاریخ نام او را با احترام و تجلیل

خواهد نوشت. ناطق سپس از جریان انقلاب کبیر فرانسه شرحی داده و به سخنان خود خاتمه داد و حضار متفرق شدند. بعدها فهمیدیم که سخنور مرحوم علی مسیو بوده است. (۱)

این نطق که سرشار از تهور، شجاعت و کاردانی علی مسیو است، نشان می‌دهد که او چقدر مردم دوست بوده و به یاران خود اکیـدا^۱ سفارش می‌کند که ما نباید مثل مستبدین کسی را بدون تقصیر بکشیم، در حالی که می‌دانیم در آن موقع علی مسیو چه نفوذ قابل توجهی داشت و با يك اشاره، می‌توانست زندگی خیلی افراد را به خطر اندازد. او در سخنان خود نشان می‌دهد که چقدر برای آزادی اهمیت قائل است و شهید شدن در راه آزادی را يك فریضه می‌داند و شهدای راه آزادی را با شهدای کربلا مقایسه می‌کند. او به یاران خود یاد آوری می‌کند که ملت ایران قرن‌هاست که اسیر است و به آنان گوشزد می‌کند که وظیفه آن‌هاست این زنجیر اسارت را پاره کنند. زنده یاد علی مسیو چون درباره اغلب انقلاب‌های دنیا به ویژه انقلاب کبیر فرانسه مطالعه عمیقی داشت از تجربیات آن انقلاب‌ها استفاده می‌کرد. با این که می‌دانست خود و یارانش در مقابل استبداد و عوامل ارتجاع از نظر کمیت ضعیف هستند ولی ایمان داشت که دولتیان برای قدرت و مقام و زور زیور زندگی می‌کنند و در مقابل افراد مؤمن به آزادی و انسانیت ضعیف هستند. او خوب می‌دانست که با وحدت و از جان گذشتگی، می‌توان بر بزرگترین نیروهای ظالم دنیا غلبه کرد — چون آن نیروها هر چقدر هم قوی باشند ببرکاغذی بیش نیستند.

دکتر سلام الله جاوید درباره علی مسیو می‌نویسد:

”در جریان انقلاب تبریز، علی مسیو به مناسبت مقام حزبی کارهای

(۱) — کریم طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در ...، پیشین، ص ۷۶ و ۷۴.

پرمسئولیتی را انجام می داد . ترتیب تماس با نمایندگان خارجی و تأمین اسلحه و آذوقه مجاهدین را علی مسیو اداره می کرد . مبارزه با دولتیان نیز اساس کار علی مسیو بود . پاسداری محل ها را تنظیم کرده به هر دسته از فدائیان ، پاسداری يك محل را محول می کرد . بین دسته های فدائیان رمز به وسیله علی مسیو متداول شد .

در اوایل ، کلانتری ها از بین نرفته بود . گاهی بین گزمه ها (پاسداران) کلانتری ها و فدائیان نزاع پیش آمد می کرد . در یکی از نزاع ها ، از فدائیان قاسم خان نامی کشته شد (اولین قربانی بود) ولی قاتل او، لوطی علی خان را فدائیان گرفتند و با دستور علی مسیو به ارک تسلیم کردند . این عمل مجاهدین مورد توجه مردم تبریز گردید و سبب رعب گزمه ها شد . علی مسیو با کج رفتار و خائنین خشن بود . جزای جنایتکاران را زود می داد و آن ها را به سختی تنبیه می کرد . علی مسیو در نتیجه کاردانی و واقع بینی ، از هر کسی در موقع خود برای مقصد اساسی استفاده می کرد ، چنانچه از " ایت خلیل " که آدم بی باکی بود و به آزادی علاقه داشت استفاده ها کرد ، او را تشویق نمود تا اصغر خان نامی را که از تهران به مأموریت ترور کردن سر دستگاه آزادی آمده بود از بین ببرد . ایت خلیل با زرنگی خود و به کمک دو نفر ، اصغر خان را از بین برد و به مرتجعین درس عبرت داد .

علی مسیو اغلب شب ها نمی خوابید و به سنگرها و پاسدارها سرکشی می کرد و در نتیجه فداکاری او و فدائیان ، جان و مال مردم در قلمرو آزادی خواهان محفوظ بود ، دزدی و نزاع کمتر اتفاق می افتاد . علی مسیو اغلب ، از جریان روز زود تر مطلع می شد ، چنانچه مرحوم طاهرزاده وقتی مأموریتی داشت که از بصیرالسلطنه حواله گندم بگیرد . بصیرالسلطنه برای تطمیع سید تومان به طاهرزاده پیشنهاد می کند .

مرحوم طاهرزاده آن را رد می‌کند . فردای آن روز، علی‌مسیو از طاهرزاده نسبت به عمل مزبور، قدردانی می‌نماید .

فدائیان ایرانی ساکنین قفقاز، گرجی‌ها، ارمنی‌ها و مسلمانان قفقاز که در انقلاب تبریز شرکتی داشتند در اوایل تابعیت مرکز غیبی را قبول نداشتند . این موضوع باعث رنجش فدائیان محلی می‌شد، حتی بعضی مواقع، کار به بگوگو می‌کشید .

این موضوع به کاردانی علی‌مسیو و مساعدت حیدرخان عمواغلی، حل گردید و قرار شد به طور عموم، فدائیان خارجی و ایرانیان که از خارج آمده‌اند تابع مرکز غیبی باشند . هر وقت حیدر عمواغلی در تبریز بود، مرحوم علی‌مسیو با مشارالیه در کارها مشورت می‌کرد .

موضوع مخالفت چند تن از فدائیان در جریان نطق کردن مرحوم شریف‌زاده نیز توسط مرحوم علی‌مسیو حل گردید . او مشهدی محمد صادق مجاهد را وادار کرد که رفته از مرحوم شریف‌زاده عذر بخواهد . علی‌مسیو در دشواری‌ها و مواقع سخت، یار و یاور سردار ملی بود و در موقع پائین آوردن پرچم‌های سفید، علی‌مسیو یکی از مشوقین اصلی بوده است . فعالیت علی‌مسیو همیشه مورد بغض و حسد مرتجعین بود، چنانچه وقتی که رحیم خان چندی در باغ شمال مسلط شد دستور داد خانه علی‌مسیو را غارت کرده پسرش را زندانی نمایند . رحیم خان در توقیف اشخاصی که اصرار می‌کرد اولی علی‌مسیو بود .

از نظر مادی، خسارتی که به علی‌مسیو وارد آمده بی‌حساب است، دو دفعه خانه‌اش غارت شده و دارائیش از بین رفته است . از نظر جانی خسارتش بیشتر است . سه پسر او در راه انقلاب و آزادی از بین رفتند: (۱) (۱) - دکتر سلام الله جاوید : فداکاران فراموش شده (تهران، چاپ

اتحاد ۱۳۴۵)، ص ۲۲ - ۱۹ .

چون بزرگترین علت ایجاد مرکز غیبی خدمت به خلق و پاسداری از استقلال و آزادی بود و این مردان آزاده میخواستند از این طریق ریشه ضد آزادی و مخالفت با حریت را از بن برکنند و دموکراسی را به کشور بازگردانند و چنانکه دیدیم، برخلاف سایر شهرها، تبریز این مهم را دست کم نگرفت و به تربیت مجاهد و ایجاد مرکز غیبی و انجمن ایالتی همت گماشت و از این راه به مقصود رسید. چون غرض از به وجود آمدن این مراکز و نهادهای دموکراسی، رفاه مردم بود لذا کوچکترین انحراف نه تنها باعث می شد که آنها از هدف مقدس خود به بیراهه بیفتند بلکه اعتماد توده مردم نیز از آنها سلب می شد. علی مسیو، با کمال جدیت و هوشیاری، مراقب این مسئله بود که کوچکترین لغزش را اجازه ندهد لذا افرادی که خواستند از قدرت مرکز غیبی در راه امیال فردی خودشان استفاده کنند از سر راه برداشته شدند. کسروی می نویسد:

«... پس از آن کشاکش که در میان قفقازیان با علی مسیو و همدستانش درباره سردستگی پیش آمد و با فیروزی علی مسیو و همدستان او پایان پذیرفت، اینان بهتر دانستند که رویه به سامان تری به دست خود دهند و این بود دست کیفر باز کرده، از مرکز غیبی فرمان کشتن چند تن از مجاهدان را دادند که با دست همراهان نشان کشته گردیدند. یکی از کشته شدگان یوسف خزدوز بود که از سردستان مجاهدان به شمار می رفت و خود مرد زبان داری می بود و در انجمن و دیگر جاهها پیش افتاده سخن می گفت. "مرکز غیبی" خود سری هائی از او سراغ می داشت و این بود دستور کشتنش را داد و چون روزنامه انجمن این سرگذشت را با جمله های نیکی به رشته نوشتن کشیده، چنین پیدا است که همان نوشته خود "مرکز غیبی" است - اینک همان را در پایین می آوریم:

"مشهدی یوسف خزدوز تبریزی که از چندی به این طرف کسوت

فداکاری را محض پیشرفت خیالات خود در بر کرده بود ، نقشهٔ افعال او هر دقیقه با دست مفتشین مخفی در دایره قضاوت فرقهٔ مجاهدین فی سبیل الله مکشوف و هر روز صفرعیان را در نامهٔ اعمال او می گذاشتند تا این که حقوق قانونی این سلسلهٔ نجبیه به آخر رسیده و خط اعدام به نام وی کشیده شده

مقارن روز چهارشنبه ، دوم ماه ، درحینی که مشارالیه از میدان معروف " هفت کچل " عبور می نموده است يك نفر از مجاهدین مانند هیکل غضب ، راست در مقابل حریف ایستاده و خبردار کرده است : " ملتفت باش تیر اجل را که قرعهٔ فنا به نامت کشیده شده و رفتنی هستی .

گناهکار تا می رود چیزی بگوید یا جنبشی کند گلوله از ضلع چهارم قلبش گذشته از پشتش به در می رود و متعاقب آن يك گلوله دیگر خورده جان به جان آفرین تسلیم می کند . دیگر یوسف خزدوز نیست . "

این داستان روز ۱۹ شهریور (۲ شعبان) رخ داد . (۱)

دربارهٔ شخصیت و ترور یوسف خزدوز ، طاهرزاده بهزاد نیز چنین

می نویسد :

" تیرباران شدن یوسف خزدوز که یکی از مبارزترین و رشیدترین و بی باک ترین و باهوش ترین و فداکارترین مجاهدین و سخنوران زمان خود بود ، روی عدم اطاعت از نظم و تربیت و گفتارهای خود سرانه بود .

یوسف خزدوز " میرابو "ی تبریز بود . آن مرحوم برای انقلاب خلق شده و طرز بیان او سحر می کرد . روزی نبود که در حیاط انجمن ایالتی با سخنان آتشین خود دیگر احساسات مردم را نجوشاند .

یوسف خزدوز ، با لطف بیان سحرآمیز ، قادر بود در چند دقیقه ، مردم را بگریاند و بخنداند و در گرداب تحیرش غرق بکند و در دریای

(۱) — احمد کسروی : تاریخ مشروطه ، پیشین ، ص ۴۶۶ و ۴۶۷ .

تا امید ی غوطهور سازد و در آسمان های فتح و ظفر به تماشا سیر دهد .
 یوسف خزدوز، در اثنای نطق و بیان، قادر بود هر نامه ای که به
 دستش بدهند با مهارت حیرت انگیز مضمون آن را به دلخواه خود تفسیر
 و بیان کند .

یوسف خزدوز کلیه مخابرات و مکاتبات مستبدین را قبضه کرده و به
 وسائلی به دست آورده و در انجمن ایالتی برای مردم می خواند .

اگر نطق و بیان سخنگویان انقلاب، مثل دکتر رضا زاده شفق و
 میرزا غفار زنوزی و حیدرخان عموافلی، میرزا حسین کمال (مدیرمدرسۀ
 کمال) و کربلا علی حریری شنوندگان خود را به شور و هیجان می آوردند،
 یوسف خزدوز شنوندگان خود را با سحر بیان، منقلب و آشفته و آنان را
 به سنگرهای مقدم جنگ روانه می کرد — مثل این که اعصاب مردم با اعصاب
 خود یوسف خزدوز اتصال پیدا کرده تبسم او مایه تبسم خلق و تحیر او
 مایه تحیر خلق می گردید و فریادهای او کافی بود که شور و ولوله به جان
 مردم بیاندازد .

به خاطر دارم روزی در نتیجه نطق آتشین او یکی از حضار بلند
 شده قمه اش را از غلاف کشید و محکم به سر خود زد و گفت مستبدین —
 بدانند ما از جان گذشته ایم .

آیا این عمل را به جز مانتیزم شدن نام دیگری می توان گذاشت؟
 و صف آن خصایل در نتیجه حس غرور و خود پسندی که خودش را از
 رهبران ارشد تر از خود مثل علی مسیو، حاج علی دوافروش، حاج علی
 نقی گنجهای، محمد صادق خان، علی اکبر خان، برادر میرزا جلیل
 (ملانصرالدین) ۰۰۰ بالاتر دانسته و دست به اقدام خود سرانه زد و
 چند دفعه شفاها " و کتبا " از طرف ریش سفیدان و مرکز غیبی اخطار شد .
 وقتی که آن مرحوم به اقدامات خود سرانه خود ادامه داد در میدان هفت

کچل کشته شد . * (۱)

سرنوشت یوسف خزدوز درباره نایب خلیل نیز تکرار شد ، منتهی به شکل دیگر . در این باره نیز از طاهرزاده بهزاد کمک می گیریم :

” نایب خلیل ، معروف به ایت خلیل ، در نتیجه حمایت علی مسیو ، دارای نفوذ فوق العاده ای شده بود . علی مسیو هم از نایب خلیل استفاده های سیاسی می کرد . از آن جمله گزارش رسیده بود که اصغر خان نامی از تهران وارده شده در محله اهراب منزل کرده و مأموریت او این است که با دستیاران خود چند نفر از سران مجاهدین را از بین ببرد . در نتیجه تحقیقات ، این گزارش درست درآمد و نایب خلیل مأموریت پیدا کرد که با دو نفر مجاهد شر او را بکند .

نایب خلیل شی به سراغ اصغر خان رفته و از پشت بام وارد اطاق او شد و او را از زیر کرسی بیرون کشید و به حیات او خاتمه داد و گوش او را به عنوان گواه انجام عمل در توی قوطی سیگار گذاشته و با نشان دادن آن بعضی از رجال مستبد را مثل ساعد الملك و غیره ترسانند و قول گرفت که دست از فشار بردارند .

و وقتی حاج مخبر السلطنه از علی مسیو گله کرد و علت حمایت او را پرسید ، علی مسیو پاسخ داد که مشروطیت ایت خلیل را هم لازم دارد تا پاسخ نایب اصغر ها را بدهد .

شرارت نایب خلیل روزافزون بود ، تا يك روز در روز روشن مست کرده و کسی را کشت . او را گرفته و به زندان انداختند . در بازپرسی ، با کمال بی پروایی ، به تمام کشتارهای خود اعتراف کرد و به امید این که علی مسیو از او حمایت خواهد کرد ولی این دفعه علی مسیو دیگر به وجود او احتیاج نداشت و حتی خود او هم از نایب خلیل می ترسید . به

(۱) - کریم طاهرزاده بهزاد ، قیام آذربایجان ، پیشین ، ص ۳۸۶ و ۳۸۷ .

والی جواب داد طبق قانون رفتار کنید . مرگ او رسیده بود . نایب خلیل را ، در حالی که پایش در کند و گردنش در زنجیر بود ، دستمال ابریشمی را خیس کرده و به گلویش تپانده و به زندگی او خاتمه دادند . بعضی مرگ ها هست که زندگی دیگران را تأمین می کند - مرگ نایب خلیل از آن مرگ ها بود . " (۱)

در اینجا لازم است شعری را بازگو کنیم که گویای حال مردان فداکار تبریز است :

تبریز! مردان تو سرسختند و یک رنگ
با خون خود شویند از دامن خود ننگ
رحمت کش صلحند و هم دشمن کش جنگ
خلق تو در مشروطه پرچم دار گردید
از نهضت تو ملتی بیدار گردید
مدیون مردان تو شد ایران آزاد (۲)

نخستین اعلامیه مرکز غیبی

" حزب سوسیال دموکرات ایران که اغلب به نام کمیته غیبی نامیده می شد ، در طلوع مشروطیت ایران اعلامیه مهمی پخش کرد که ذیلاً درج می گردد :

رنجبران دنیا متحد شوید

ما سوسیال دموکرات ها مدافعین حقیقی آزادی ، اعلام مشروطیت ایران را در روز مسعود به دوستان و آزادی خواهان تبریک می گوئیم . به تمام علما ، تجار طرفدار توده خلق و تمام مجاهدین اسلام که در اطراف

(۱) - همان کتاب ، ص ۴۵۴ و ۴۵۵ .

(۲) - یدالله مفتون امینی: کولاک ، از شعر "سرود تبریز بزرگ" ، ص ۳۴ .

برای رسیدن به هدف مقدس خود از جان و مال گذشتانمسد درود می فرستیم و به برادران تهرانی خود خطاب کرده و می گوئیم :

هموطنان ، برادران ، شکر خدای عادل را که به ما فرصت داد اولین قدم را برای رسیدن به هدف مقدس خود در سایه اتحاد و کوشش خلل ناپذیر برای آزادی برداریم . برادران حقیقی ، اینک در سایه اتحاد و یگانگی ، اقدام به هر عملی ممکن است ، چنانچه ژاپن در سایه بیداری و عزم راسخ ، دشمنی مثل دولت روس را مغلوب کرد . ما مجاهدین اسلام ، که مردان خدائیم ، نمی توانیم به موفقیت حاصله قناعت کنیم ، به جای خود بنشینیم . موقع آن رسیده است علم سرخ آزادی را برافرازیم . به يك مشت دشمنان آزادی و عدالت فرصت ندهیم که با اغراض و منافع خصوصی خود ، شفق خون آلود مشروطیت را که ثمره خون بهای آزادی است روپوشی نمایند .

زنده باد دوستان آزادی و مشروطیت

مرگ بر دشمنان آزادی

کمیته تبریز- حزب اجتماعیون عامیون ایران . (۱)

عضو گیری مرکز غیبی

طاهر زاده بهزاد ، درباره چگونگی عضو گیری مرکز غیبی ، چنین

می نویسد :

” مشهدی علی ، معروف به جوان ، که پسر مشهدی اسماعیل قورخانه چی بود و پدرش در سانه حریق قورخانه چشم های خود را از دست داده بود ، جوان با شور و فداکاری بوده و در این کشمکش و غلیان از همه بیشتر به هر مکانی رفته و به هر محفلی سر زده و از هر کسی مطالبی

(۱) — دکتر سلام الله جاوید: نهضت مشروطیت ایران و ... ، پیشین ، ص ۷۵ .

می‌شنید با رفقا در میان می‌گذاشت. روزی، به نگارنده گفت، می‌گویند کسانی هستند که نام آن‌ها را فدائی گذاشته‌اند و اگر کشته شوند به بهشت خواهند رفت، بیا ما هم فدائی شویم. من پاسخ دادم که فدائی هستیم، دیگر فدائی شدن مثل فراش شدن ولیعهد نیست که مبلغی بدهیم و یک نشان حضرت اقدس به کلاهمان بزنیم (کسانی که به خاطر دارند می‌دانند که در آن ایام، ولیعهد ایران همه وقت در آذربایجان ساکن بود. نشان‌هایی به فراش‌ها می‌داد و بدینوسیله مجاز می‌شدند به مال و جان و ناموس مردم همه گونه تجاوز و تجاوز بکنند و اسم آن نشان‌ها را نشان حضرت اقدس می‌نامیدند). مشهدی علی به من توضیح داد که این موضوع این طور نیست و اظهار کرد که یک مرکز غیبی وجود دارد که آنجا را هیچ کس نمی‌شناسد و دستورات را هم همان مرکز غیبی می‌دهد، و پذیرفتن عضو هم با این شرایط است که پس از این کوه تحقیقات کاملی در اطراف اخلاق و اوطلب و خوش نامی فامیل او به عمل آمد و رقه عضویت صادر می‌کنند و ما باید درخواستی نوشته و به آن مرکز غیبی بفرستیم تا شاید پذیرفته بشویم. این درخواست تهیه و تسلیم گردید. پس از مدتی، برگ‌های عضویت به شماره ۲۶ و ۲۷ به دست ما رسید و ما را به مرکز غیبی دعوت کردند و با کمال حیرت و تعجب مشاهده کردیم که به داخل خانه‌ای دالت شده‌ایم که به هیچ عنوان روشنائی نداشت و کسانی که با ما صحبت می‌کردند در تاریکی برق اسلحه آنان مشاهده می‌شد و در ظلمت و تاریکی، کوچکترین علامتی جهت شناسایی از آن‌ها مشاهده نکردیم و تعهدات کتبی از ما گرفته و معرفی چند جوان پاک و رشید و فداکار را از ما خواستار شدند و علاوه کردند که فدائیان باید اجرای اوامر مرکز غیبی را بدون مسامحه و تعلل انجام دهند. حفظ اسرار مرکز غیبی و انجام امری که با قرعه به یک نفر اصابت و صادر می‌شد،

جزو شرایط اساسی بود . عدم تعدی و تجاوز به مردم و برعکس ابراز محبت و همدردی با آنان و حفظ اخلاق حسنه و رفتار پسندیده ، توصیه شده و عدم تماس با مستبدین و امثال آنها را تأکید می کردند . این تعهدات را کتباً از ما گرفتند و گفتند وقتی که تعداد شما به ده نفر برسد ، حفاظت و حراست محلّه شما در شب ها به شما واگذا خواهد شد . سپس خانه مرکز غیبی را ترک و به منزل خود برگشتیم .

طاهرزاده بهزاد اضافه می کند :

چنان که در بالا نوشتیم ، فدائیان در تحت شرایط دقیقی ، انتخاب می شدند . صرف نظر از این که خود شخص داوطلب باشد یا او را دعوت بکنند . قبل از مذاکره مستقیم با خود داوطلب ، محرمانه در اطراف اخلاق او و افراد عائله او بررسی های کاملی می کردند . پس از این که گزارش رضایت بخش می رسید ، آن وقت مذاکرات شفاهی شروع شده و در درجه سوم تعهدات کتبی گرفته می شد . یکی از سنگین ترین شرایط این بود که پس از تعهد و دریافت عنوان " فدائی " ، ملزم بود کلیه اسرار را حفظ کند .

اگر خلاف او ثابت می شد ، جانش دچار خطر بود ، چنانچه دیدیم یوسف خز دوز را به اتهام بروز دادن اسرار در روز روشن گلوله باران کردند . بنا به توضیح بالا ، انتخاب و معرفی فدائی محتاج بررسی های کامل بود . پس از تحمل زحمات فوق العاده اشخاص ذیل پذیرفته شدند .

- ۱- میرابوطالب ، ۲- مهدی علی جوان (کشته شده است) ،
- ۳- شاطرخلیل (زخمی شده) ، ۴- محمد حسین برادر شاطرخلیل ،
- ۵- مهدی عبدالرحمن (زخمی شده) ، ۶- کریلانی رحیم معروف به قورخانه چی ، ۷- کریلانی رضا (کشته شده) ، ۸- محمد آقا ، عموزاده اینجانب (کشته شد) ، ۹- شاطر رضا (کشته) ، ۱۰- موسی خان ، نوه

عموی اینجانب (کشته شده) ، ۱۱- شاطر محمد حسین برادر محمد صادق خان معروف که بعداً " رئیس مجاهدین محله ما شد (کشته شد) ، ۱۲- حضری گوران (کشته شد) ، ۱۳- قاسم گوران (اولین قربانی مجاهدین) ، ۱۴- اینجانب (دو دفعه زخم برداشتم) .

چنان که ملاحظه می شود از چهارده نفر ۸ نفر با مرور زمان شریعت شهادت نوشیدند و چند نفر دیگر هم زخم برداشتند و تا آنجائی که اطلاع دارم بجز اینجانب و میرابوطالب همه وفات کردند . از تاریخ ورود اشخاص فوق الذکر به بعد ، در محله چرنداب ، پاسداری در شب ها برقرار گردید . " (۱)

درباره مردانگی و انسان دوستی و غیرت و شهامت شادروان علی مسیو نقل قول های فراوانی شده که به جاست در اینجا از کتاب دیدار هم رزم ستارخان نیز شمه ای بازگوشود :

" از هم دستان کیهن ساری آن مرحوم (علی مسیو) ، شهیدی حاج آقا خطائی ، محمد واحد برادران سلماسی ، حاج میرزا ابراهیم ، دکتر زین العابدین ایرانشهر ، شهیدی محمد بلاغ بودند که صمیمانه به کندن ریشه مطلق العنانی اشتغال داشتند . بعد از چندی ، علی مسیو رئیس بلدیة تبریز شد و گویا معدن نمک را هم در اجاره داشته است . می دانستم که این شخص با اجل خود مرد ولی سال های بعد ، خانه اش از طرف مستبدین غارت شد و ویران ، عجباً ! خانه کسی را غارت کردند که بعد از شکست خوردن و تسلیم شدن محله شتریان (دوه چی) که او باش فرصت طلب به خانه ها ریخته و غارت می کردند ، او چوبی در دست داشته و به اتفاق دوسه تن مجاهد مسلح خانه به خانه می گشت و غارت کنندگان را می راند و اموال غارتی را به صاحبان شان پس می داد ،

(۱) - مهندس کریم طاهرزاده بهزاد : قیام آذریا جان در ... ، پیشین ، ص ۶۳ و ۶۵

صاحبانی که تا دو روز قبل در ردیف مستبدین بودند و بدخـــــــــــــــــواه
مشروطه طلبان .

نوکر میرزا رفیع خان نام ، که اهل دوه چی بوده ، به خودم می گفت :
" اربابم با زنش از خانه فرار کرده بودند . یغماگران آن چه در خانه بود
گرد آورده و می خواستند بیرون ببرند و من از ترس جانم در گل خانه زیر
سبد بزرگی پنهان گشته بودم . در يك چنین لحظه باریکی بود که صدای
تشرعلی مسیو که داشت یغماگران را می زد و اموال را پس می گرفت در
حیاط پیچید . بیرون آمدم و خودم را معرفی کردم . او در عین حال که
غارت گران را بیرون می کرد به آن ها می گفت : ما انقلاب کرده ایم که جلو
غارت را بگیریم نه این که اجازه بدیم اموال مردم را ولو آن که دشمن ما
باشند به یغما ببرند .

سپس اموال را تحویل من داد و گفت : " در حیاط را ببند " و از
آنجا به خانه های دیگر پرداخت . (۱)

بدون اغراق ، این آذریایجان بود که برای نخستین بار در ایران به مبارزات
ضد استبدادی و ضد استعماری سیستم منظمی داد و با به وجود آوردن تشکیلات
مرتب توانست نهال آزادی را آبیاری کرده و نهادهای دموکراسی را در ایران
ایجاد کند . در آن زمان ، علاوه بر این که کنترل نهضت مشروطیت در
دست تبریز بود ، بنا به نوشته زنده یاد صمد بهرنگی : " در خود تبریز
آذریایجان دست به اصلاحات دامن داری نیز زده شد ، از جمله نخستین
شهرداری ایران در تبریز بنیان گذاشته شد . انجمن تبریز چنان قدر و
محبوبیتی یافت که حتی برای آذریایجان والی انتخاب کرد (جلال الملك
را انتخاب کردند) . هنوز قانونی برای عدلیه تصویب نشده بود که انجمن
پیشگام شد و بی اجازه والی وقت ، استیناف (دادگاه دوم) را تشکیل
(۱) - نصرت الله فتحی (آشباك) : دیدار (بقیه در صفحه بعد)

داد ۰۰۰

آذربایجان و محمد علی میرزا یکدیگر را خوب شناخته بودند ۰ از همین رو بود که وی بعد از به شاهی رسیدن ، بزرگترین دشمن خود را آذربایجان می شمرد و تمام قوای خود را برای برانداختن تشکیلات آنجا به کار می برد ، و برای ساختن کادر رهبری و هسته مرکزی نهضت ، تلاش می کرد ۰ وی توطئه می چید ، آدم های معلوم الحالی را سر وقت تبریز می فرستاد ، ایل ها و مخصوصاً شاهسون ها را می شوراند و به غارت چپاول شهرها و روستاهای آذربایجان وامی داشت ۰ عثمانی ها را به دشمنی برمی انگیزت ، قشون می فرستاد و بالاخره راه را برای ورود روس های تزاری به آذربایجان و تبریز و کشتار و اعدام های بی رحمانه آنها هموار می کرد ۰ بیان مختصر جنایت هایی که روز عاشورای ۱۳۳۰ هجری قمری در تبریز به دست نفوذال ها صورت گرفت مو بر تن سیخ می کند ۰" (۱)

واقعاً که آذربایجان و محمد علی میرزا یکدیگر را خوب شناخته بودند "مجید الملك تبریزی ، که از نزدیکان دربار محمد علی میرزا در ولایت عهدش بود ، نقل می کرد که روزی در باغ شمال تبریز کنار استخر دایرموار ایستاده بودیم ۰ ولیعهد صحبت از آرزوهای اشخاص کرد و گفت بزرگترین آرزوی او اینست که حاکم کرمان شود ۰ و این حرف مثل توهینی به آذربایجان تلقی شد و به ما برخورد ۰ گفتیم قربان چه فرمایشی است ! آذربایجان همیشه مقام بزرگی در ایران داشته و ولیعهد نشین بوده است ، چرا کرمان را به آن ترجیح می دهید ؟ در جواب ، گفت : سفیه مباش ماگر در کرمان پوست مردم را بکنند ، صدایی در نمی آید ، اما اهل این ولایت (بقیه از صفحه قبل) هم رزم ستارخان (تهران ، چاپ دوم ۱۳۵۱) ، ص ۱۳۳ و ۱۳۴

(۱) - صد بهرنگی : "مقاله" در نشریه آرش ، پیشین ، ص ۴۵ - ۴۴ ۰

پر شو و شور هستند و غوغا می‌کنند * (۱)

آری آذربایجانیان و محمد علی میرزا از زمانی که وی ولیعهد و حاکم آذربایجان بود ، همدیگر را خوب شناخته بودند . محمد علی میرزا می‌دانست که آذربایجانی‌ها بی‌باکند و با ترس و زبونی آشنائی ندارند و آذربایجانی‌ها نیز آگاه بودند که محمد علی میرزا با التماس و زاری ملت ، دست از عناد خود علیه مشروطه برنخواهد داشت و حقیقت راجزاده‌ها ن توپ و تفنگ نخواهد شنید .

آوازهٔ مقاومت و تهور انقلابیون تبریز و مقاومت دلیرانه‌شان در برابر دژخیم ، در تمام دنیا پیچیده بود به طوری که لنین ، رهبر انقلاب اکتبر شوروی ، برای قیام تبریز ارزش فراوان قائل بود . ایوانف در این زمینه ، چنین می‌نویسد :

" لنین در اوت سال ۱۹۰۸ ، در مقالهٔ " مواد سوخت در سیاست جهانی " نوشته بود : وضع انقلابیون ایران در کشوری که صاحبان هندوستان از يك طرف و حکومت ضد انقلابی روس از طرف دیگر تقریباً " تقسیم آن را بین خود شروع کرده‌اند ، بسیار دشوار است ، ولی مبارزهٔ مصرانه در تبریز و افتادن مکرر ابتکار جنگی به دست انقلابیون ، که به نظر می‌رسد کاملاً " شکست خورده‌اند ، نشان می‌دهد که کله‌گنده‌های طرفدار شاه ، حتی با کمک لیاخوف‌های روسی و دیپلمات‌های انگلیسی ، با شدیدترین مقاومت از پائین مواجه می‌گردند . چنین جنبش انقلابی که می‌تواند در مقابل فشار ارتجاع مقاومت جنگی از خود نشان دهد و قهرمانان این کوشش‌ها را مجبور نماید که دست کمک به سوی خارجیان دراز کنند ، سرکوب نخواهد شد و در چنین شرایطی ، کامل‌ترین پیروزی ارتجاع ایران فقط آستانهٔ عصیان‌های جدید خلق خواهد بود

(۱) - سید حسن تقی‌زاده : تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران، ص ۵۸.

بود ۰ (۱)

باز هم قابل ذکر است که این همه کارهای ارجداری که به وسیله آزادی خواهان و مشروطه طلبان آذربایجان انجام شد ، در اثر اتحاد و از جان گذشتگی مبارزان راه حریت و در نتیجه هوشیاری و رهبری افرادی مثل شادروان علی مسیو بود که توانستند برای نخستین بار در قاره آسیا کثیف ترین و خونخوارترین رژیم خودکامگی را از پای در آورده و پیروزه دیکتاتورهای مثل محمد علی میرزای ضد آزادی را به خاک بمالند . خدمات ارزنده ای که این افراد از جان گذشته و بشر دوست انجام داده اند همیشه مورد قدرشناسی ملت حق شناس ایران و سایر ملل رنج دیده جهان می باشد .

طرز پاسداری فدائیان

با مرور زمان در اکثر محله های تبریز فدائیان پاسداری می کردند و به طور محرمانه ، حدود محلات معین شده بود و هیچ دسته مجاز نبود که از آن حدود تجاوز بکند . در این ایام ، که هنوز کلانتری های سابق که توسط کدخدا و فراش باشی و فراش اداره می شد گاه گاهی بین فدائیان و دسته های فراش به نام گزمره تصادمات خونینی پیش می آمد ، دسته های فدائیان که در اثنای گردش و پاسداری با همدیگر مصادف می شدند ، می بایست توسط رمزی همدیگر را بشناسند . این علامت جمله (یا علی الاعلی) بود ولی بعدها فراش ها این رمز را به دست آورده و سوء استفاده ها کردند ، چنان که شی در خیابانی که منتهی به باغ معروف به توماس می شد ، دسته پنج نفری ما با دسته فراش ها مصادف شدند و همان رمز را گفتند و بی پروا خیلی نزدیک آمده تا ده قدمی رسیدند وقتی

(۱) — ایوانف: انقلاب مشروطیت ایران، پیشین . ص ۷۹ — ۷۸ .

که عده دسته ما را کمتر یافتند بدون درنگ با ششلول ما را هدف تیر قرار دادند . تیر کلاه مرا سوراخ کرده تا خواستم بجنبم دیدم پشت سر من کسی به خاک افتاده است . چون در آئین فدائی فراری یکی از جرم‌های سنگین بود بدون این که به خود ترس و وا همه راه بد هم فرصت ندادم که حریف تیر دوم را خالی بکند قاتل را گرفتیم و بقیه فرار کردند . قاتل خان علی نام داشت که خود او هم گوران بود . سپس در تاریکی شب ، تشخیص دادیم که قاسم خان که پشت سر اینجانب بوده از پیشانی‌ش تیر خورده و در حال اغما می‌باشد و قبل از این که به منزلش برسانیم جان سپرد . در تبریز ، قاسم خان اولین قربانی مشروطه بعد از تشکیلات فدائیان بود . خان علی را مطابق دستور مرکز غیبی و یا به عبارت دیگر مرحوم علی مسیو باریک تسلیم کردیم . کلاه سوراخ من هم وسیله تفریح دوستان گردید . بعد از این ، علاوه بر ذکر یا علی الاعلی هر شب اسم شب علاحه به ما می‌دادند . این گرفتاری خان علی ، که خودش یکی از لوطی‌های معروف محسوب و دارای سوابق قتل و جنایت زیادی بود ، شهرت پیدا کرده و تأثیر عمیقی بخشید و بخصوص فراش‌ها که فدائیان را ندیده و نمی‌شناختند بیشتر دچار رعب و هراس گردیدند بنابراین مدت های طولانی کدخداها و فراش‌های بدون نتیجه زحمت می‌کشیدند تا بتوانند فدائیان را بشناسند و موفق نمی‌شدند . چنان که می‌دانیم هر عمل سری تأثیرش صد برابر کارهای آشکار می‌باشد لهذا يك عده جوان‌های بی‌تجربه و یا مردان ستم‌دیده و ترسو و بی‌دست و پای دیروزی در نتیجه سازمان صحیح و دستورالعمل‌های بی‌ریا و لوله و تزلزل و هراس غیر قابل وصفی در ارکان متصدیان ظلم و ستم و جنایتکاران دیروزی به نام فراش و تشکیلات استبدادی انداخت . ایامی رسید که این فراش‌ها شب‌ها جرأت نداشتند که از محل مأوریت خود شان خارج

باشوند . بخصوص ، با مرور زمان ، به تعداد فدائیان افزوده شد و فرّاشان به کلی منزوی شدند .

انجام مأموریت های خطرناک

طاهرزاده بهزاد در باره کارهای خطرناکی که فدائیان انجام می دادند ، چنین ادامه می دهد : " ممکن است عدای این یاد داشت ها را مثل رمان تلقی بکنند ولی نگارنده عقیده دارد باید هرکس مشاهدات خود را بنویسد تا حقایق روشن شود . اهمیت موضوع از این نقطه نظر است که عدّه معدودی از اشخاص مطلع و تاجر و یک عدّه کاسب کار و صنعت کار و خدمت گزار جزء دور یکدیگر جمع شده و می خواستند با چهره های زرد و دست های لرزان و دل های خون و شکم گرسنه و جیب های خالی ، یک تشکیلات عظیم را به عنوان اصول استبداد و خودکامگی ، سرنگون بکنند !! اگر چه در این ایام سرتیپ های ماتیپ نداشتند و تفنگ های سربازان ما چندین سال بود زنگ زده و از حیّز استفاده خارج شده بود و فرّاش های ما در اثر معتاد شدن به الکل و تریاک ، رشادت و مردانگی را از دست داده بودند ، با وصف این ، کلیه وسایل کار در دست آنها بود و آنها بودند که طبقه سوم و چهارم را قابل توجه و اعتنا نمی دانستند . همان ها بودند که سال های سال ، در مقابل مظالم و عملیات جنایت کارانه خود ، کوچکترین ایستادگی و حتی اعتراض را ندیده بودند . وقتی که می دیدند از مرکز غیبی نامـــــه تهدیدآمیزی به فلان شخص با نفوذ رسیده است ، سخت عصبانی شده و بر درندگی و بد کرداری خود می افزودند ولی فدائیان مرعوب نمی شدند . حسن جریان کار در میان فدائیان این بود که فدائیان دستور بده خود و به عبارت دیگر اعضای کمیته مرکزی را نمی شناختند و این ها را مافوق

بشر تصور کرده وجود آن‌ها را دور از سهو و اشتباه بشری می‌دانستند . اینک دستور آن‌ها را با جان و دل انجام می‌دادند . یکی از علل رعب آسای سازمان فدائیان ، سری ماندن کارهای آن‌ها بود چنان که بعدها خواهیم دید وقتی که سازمان آن‌ها آشکار شده و عنوان مجاهدی به خود گرفتند آن تأثیر فوق‌العاده را از دست داد .

حدود دستورات مرکزگویی در درجهٔ اول ، با ارسال نامه‌ها و اخطارهای کتبی بود که مستبدین را وادار می‌کردند که دستورات از مخالفت‌های خود و اقدامات خطرناک نسبت به اصول مشروطیت بردارند . این نامه‌ها با اصول قرعه‌کشی توسط فدائیان ارسال می‌گردید و ضمناً " با قرعه دو نفر را به عنوان کمک مأمور انتخاب می‌کردند که مأمور اولی می‌بایستی به محض این که تشخیص داد در اثنای انجام وظیفه گرفتار می‌شود فوراً " خود را بکشد ، و در صورتی که در این کار موفقیت حاصل نکند آن دو نفر کمک این وظیفه را انجام بدهند و اگر مأمور اصلی پس از موفقیت در اجرای امریه دچار خطری می‌شد این کمک‌ها برای نجات او اقدام می‌کردند . همچنین در جیب مأمورین نبایستی کوچکترین نوشته و یا علامت که معرف آن‌ها باشد یافت شود . این قبیل تعلیمات را شب‌ها در اتاق‌های تاریک به فدائیان می‌دادند که همدیگر را شناسند و نفهمند که دستور دهنده و معلمشان کیست . همچنین به فدائیان تلقین شده بود که در صورت گرفتاری ، در مقابل زجر و شکنجه هم باشد ، اسرار را بروز ندهند .

چنان که بعداً " خواهیم دید ، بعضی فدائیان را دستگیر و چهار میخ کشیده و صدها زجر و شکنجه‌های دور از بشریت در حق آنان اجرا کردند ولی این جوانمردان همه آن‌ها را تحمل کرده و اسرار را نگفتند و جان سپردند . این‌ها را مخصوصاً " می‌نویسیم تا بعضی اشخاص پول‌پرست

و سست‌عنصر و شاید که با حقه‌بازی تا مجلس شورای ملی راه یافته و به نام شهدای راه آزادی صحبت می‌کنند بخوانند و پیش خود اخجل شوند و بدانند که در نتیجه چه فداکاری‌ها این مجلس شورای ملی به وجود آمده است و الان دچار چه هرج و مرجی شده است و بترسند از آن روزی که نسل آینده هم آزادی را از انحصار این قبیل اشخاص این‌الوقت بی‌مسلك و ناشایسته بیرون بیاورند^{۱۰} (۱)

روانت شاد ، مهندس طاهرزاده بهزاد که با آن بینش سیاسی و شعور اجتماعی پیش‌بینیت درست از آب درآمد و بعد از این کسه دیکتاتورهای خون آشام و افراد این‌الوقت و ناشایست تمام زمام امور را در دست گرفتند و به زعم خود به ریش افرادی که در راه آزادی از جان و مال خود گذشتند می‌خندیدند با يك انقلاب عمومی که از تمام اقشار ملت ایران تشکیل شده بود روبرو شدند . آنان از تانك و توپ و مسلسل گرفته تا پشتیبانی تمام ابر قدرت‌ها را پشتوانه خود داشتند ولی این ملت رنج دیده با ایمان قوی ولی با مشتهای خالی اما گره کرده توانستند کاخ نشینان خون آشام را به زیر کشیده و حسابشان را برسند . هم‌اکنون، ملت ایران نه تنها توانسته است از یوغ استبداد و استعمار خود رانجات دهد بلکه می‌رود که الگویی برای تمام ملل رنج‌دیده دنیا شود و این انقلاب نیز نخستین طلیعه‌اش از تبریز قهرمان پرور نمایان شد که با قیام عمومی خود در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ توانست ستون فقرات استبداد را درهم شکسته پایه‌های کاخ‌های ستم را به لرزه افکند . در این روز تاریخی بود که باز ستاره‌امیدی از افق آذربایجان طلوع کرد و آفاق ایران را که زیر ظلمت استبداد رفته بود روشن کرد .

(۱) — مهندس کریم طاهرزاده بهزاد : قیام آذربایجان در ۱۳۵۶ ،

پیشین ، ص ۷۰ — ۶۶ .

مرگ بر آن‌هایی که می‌خواهند زنده بمانم و مرگ آزادی را ببینم .
ماکسیم گورکی

ارگان سوسیال دموکرات ها

محمدعلی تربیت، وادوارد براون (در تاریخ مطبوعات و ادبیات
ایران، ج ۳)، روزنامه مجاهد را ارگان سوسیال دموکرات ها
دانسته‌اند . درباره این روزنامه چنین نوشته‌اند :

" روزنامه‌ای است که در تبریز به سال ۱۳۲۵ هجری قمری (مطابق
با ۸ - ۱۹۰۷ میلادی) یک روز در میان، چاپ می‌شد و ناشر آن سید
محمد شبستری معروف به ابوالضیاء ناشر روزنامه‌های الحدید و ایران نو
می‌باشد .

در اثر انتشار نامه‌ای از بغداد در آخرین شماره این روزنامه که
در آن به سید کاظم یزدی (۱)، مجتهد مقیم نجف، حمله شده بود و
(۱) - سید کاظم یزدی از مراجع تقلید ساکن نجف بود که به‌رغم خراسانی
و مازندرانی، دو مجتهد طرفدار مشروطیت، هم‌نوا با شیخ فضل‌الله‌نوری
با مشروطیت مخالفت می‌کرد . روزنامه مجاهد در آخرین شماره خود، در
گفتاری زیر عنوان " مکتوب از نجف "، از سید کاظم یزدی بدگویی کرد و او
را " ابن ملجم سیرت " نامید .

همین گفتار که همزمان با بلوای توپخانه در تهران، انتشار یافته
بود، باعث آشوب متعصبان درتبریز شد . نمایندگان محافظه‌کارانجم -
ابوالضیاء ناشر روزنامه، رابه محاکمه کشیدند و باد ستورانگجی، یکی از روحانیون
تبریز، پایهای روزنامه‌نگار رابه فلك بستند و چوب زدند و از تبریز تبعیدش کردند .
روزنامه انجمن برای فرونشاندن آشوب، گفتاری درنکوهش ابوالضیاء انتشار داد
(پاورقی از پاورقی ص ۷۶ کتاب عزیرود و انقلاب، نوشته رحیم رئیس‌نیا، نقل شد .)

مصادف با کودتای عظیم (دسامبر ۱۹۰۷) و یا " وقایع توپخانه گردید ، این روزنامه مواجه با تنفر و انتقام بعضی از متعصبین گردید و ناشر آن در معرض چوب و فلک سختی قرار گرفت و نفی بلد شد . این روزنامه ارگان سوسیال دموکرات ها و از طرف آنان منتشر می شد .

به شماره ۱۷۸ رابینو مراجعه شود که تاریخ انتشار اولین شماره آن را ۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری (مطابق با ۱۷ سپتامبر ۱۹۰۷) می داند و علاوه می کند که تاریخ نشر شماره ۲۲ آن ، نهم ذیقعد ه (مطابق با ۱۴ دسامبر همان سال) می باشد . اشتراك سالیانه در تبریز ۱۵ قران ، در سایر نقاط ایران ۲۰ قران و در خارجه ۲۵ قران (۱)



تبریز قصد هیچ کعبه‌ای را نکرده است بلکه خود کعبه
آزادی خواهان است .
شیخ محمد خیابانی

فرزندان علی مسهر

زنده یاد علی مسهر علاوه بر خودش که تمام هستی خویش را وقف استقلال و آزادی کشور و ملتش کرده بود ، فرزندان را نیز برای ایثار در این راه تربیت کرده بود . وی علاوه بر این که بارها خانهاش از طرف مستبدان و مخالفان آزادی به غارت رفت و او به روی مردانگی اش نیاورد سه پسرش را نیز در این راه قربانی داد که شرح جانبازی های آنان را در این سطور خواهیم خواند .

درباره تعداد فرزندان آن مرحوم ، پسر وی سرهنگ محمود شهنواز ، در مصاحبه با مجله سپید و سیاه چنین می گوید : " مرحوم علی (۱) - ادواربراون - محمد علی تربیت ، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران ، (تهران انتشارات کانون معرفت ۱۳۴۱)، ج ۳ ، ص ۵۶ .

مسیو دارای ۵ فرزند ذکور به نام حاجی خان (سرکلانتر وقت شهرپانی تبریز که در حین مصادم روس نزدیک همدان کشته شده) ، حسن وقدر (فرزند آن صغیر آن مرحوم که به امر تزار روس روز عاشورای ۱۳۳۰ هـ ق . در تبریز به دار آویخته شدند) ، مرحوم سرهنگ ۲ حسین نیایش ۰۰۰ و اینجانب سرهنگ محمود شهنواز ۰۰۰ بوده است . دو دختر هم از آن مرحوم باقی است که هر دو در قید حیات هستند " (۱)

شادروان حاجی خان ، پسر بزرگتر علی مسیو که خود از مجاهدان راه حریت و آزادی خواهی بوده و در رکاب پدرش و سایر آزادی خواهان برای سر بلندی کشورش مبارزه می کرده ، موقعی که روس ها به تبریز حمله کردند ، رئیس کلانتری ۲ تبریز بوده که بعد از جان فشانی ها مجبور به مهاجرت می شود .

داستان حمله روس ها به تبریز که مشروح آن در کتاب های تاریخی نهضت مشروطیت به ویژه تاریخ هیجده ساله آذربایجان نوشته شده است ، یکی از فجایع ننگین روس های تزاری است . که در خاک وطن عزیزمان مرتکب شده اند و مقاومت و جانبازی شیران آذربایجان نیز در برابر آنها یکی از حماسه های افتخار آفرین تاریخی ما محسوب می شود . دولت تزار روس که پایه های حکومتش بر پایه کثیف ترین نوع استبداد و خودکامگی بنیان گذاشته شده بود ، تحمل دیدن هیچ گونه آزادی و آزادی خواهی را ، چه در داخل کشورش و چه در همسایگی خود ، نداشت ، لذا بزرگترین پشتیبان و حامی محمد علی میرزای روسوفیل بود و از هر گونه کمک و یاری نسبت به این غلام حلقه به گوشش کوتاهی نمی کرد . به طوری که در تاریخ ثبت است ، بزرگترین معلم و راهبر محمد علی میرزا شاپسال روسی و نزدیکترین مشاورش کلنل لیاخوف بود که بدون اجازه و مشورت

(۱) - مجله سپید و سیاه ، شهریور ۱۳۴۸ ، شماره ۸۳۰ .

آن‌ها کاری انجام نمی‌داد و همان موقع هم که تصمیم به بمباران مجلس و کودتا علیه مشروطیت را گرفت انجام این عمل ننگین را نیز به عهد ملیاخوف گذاشت و با دست وی، از هیچ ظلم و خونریزی کوتاهی نکرد و آخر سر هم بعد از این که در مقابل آزادی خواهان تاب مقاومت نیاورد، — سفارت خانه اربابش، تزار روس، پناهنده شد. — طبیعی ایست که رژیمی به سفاکی و دیکتاتوری تزار روس نمی‌توانست این همه رشادت و جانبازی آزادی خواهان ایران، به ویژه آذربایجان را تحمل کند و چون از راه‌های سیاسی و غیر نظامی نتوانست شعله آزادی را در ایران فرو نماند لذا تصمیم گرفت به شهر قهرمانان و دژ آزادی، یعنی کعبه آزادی خواهان ایران، تبریز، قشون بفرستد. البته ما نمی‌خواهیم که ماجرای ایمن جنگ‌ها را شرح دهیم ولی تا جایی که مربوط به موضوع باشد از منابع مختلف کمک می‌گیریم. نخست، بخشی از کتاب دو مبارز جنبش مشروطه را نقل می‌کنیم.

"می‌دانیم که ارتش روسیه تزاری، با آن که در خاور و درازنیروهای ژاپنی شکست خورده بود، هنوز اعتبار پیشین خود را کاملاً از دست نداده بود و این همان ارتشی بود که در همان زمان، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه را در خون خفه کرده بود و با همه فرسودگی خود، باز یکی از ارتش‌های نیرومند اروپا به حساب می‌آمد. این ارتش، بقایای همان ارتشی بود که پیشتر پوزه ناپلئون شکست ناپذیر را بر زمین مالیده بود و بالاخره قرارداد های ننگین گلستان و ترکمانچای را به کشور ایران تحمیل کرده بود و برپا د قزاق روسی هم که پیرو اوامر مرکز ستاد عملیات نظامی قفقاز بود با آن قساوت، مجلس ملی ایران را درهم کوبیده بود. به علاوه در اوایل جنبش مشروطه، اگر انگلستان به خاطر منافع خود، طرف مشروطه خواهان را گرفته بود حالا او هم با رقیب پیشین خود هم دست

شده ، برای جلوگیری از گسترش دامنه جنبش ، عملاً رو در روی مشروطه خواهان ایستاده بود .

از طرف دیگر، دسته های مجاهدان که قریب يك سال با قوای دولت مرکزی دست و پنجه نرم کرده بودند، نیرویشان فرسوده شده بود و بهیچ روی نمی توانستند حریف سربازان تازه نفس و مجهز روسی بشوند . همچنین ممکن بود مقاومت مجاهدان در برابر سربازان روسی در آن شرایط، موجب به هم پیوستن قوای دولتی و سربازان روسی بشود که این عمل در حقیقت حکم انتحار مجاهدان را داشت . با توجه به مراتب فوق بود که سران قیام تبریز با دوراندیشی قابل تحسین از برخورد دست کم چهل هزار مجاهد مسلح آذربایجانی که بیش از بیست هزار تن آن ها در تبریز اقامت داشتند، جلوگیری می کردند . درست است که تعداد مجاهدان از تعداد سربازان مدخله گر — که از پنج هزار نفر تجاوز نمی کرد — بیشتر بود ولی قوای انبوهی که پشت مرزهای کشورگوش به فرمان مستقر شده بودند ، مورد ملاحظه کلی بود .

این شرایط، مجاهدان رزم دیده و غیرتمند را وادار می کرد که ندان روی جگر بگذارند و خشم خود را فرو بخورند و بهانه به دست تجاوزکاران ندهند . آنها نیک دریافته بودند که از برخوردشان با مدخله گران، چنان آتشی به پا می گردد که خشک و تر را یکسان می سوزاند و خاکستر می کند . این آتش دو سال بعد زیانه کشید و فاجعه خونین عاشورای ۱۳۳۰ را به بار آورد که : بیان مختصر جنایت هایی که آن روز به دست سالدات ها صورت گرفت، موثر تن سیخ می کند .

در محرم آن سال شوم ، تجاوزات علنی دشمنان تزاری طاقت فرسا شد و کاسه صبر مردم را لبریز ساخت . نمایندگان انجمن تسلیم اصرار ملت شدند و اجازه دادند که مردم از جان و مال خود دفاع کنند . تبریز قهرمان، باردیگر، به پا خاست . شیران آزادی از کتاف های خود بیرون

جستند و آتش خشم خود را بر سر دشمن خونخوار باریدند تا به هرزه درایان ثابت کنند که دلاوری و از خود گذشتگی با خون آنها عجیب است. دشمن چیره، به يك چشم به هم زد، تار و مار شد و کوچه پس کوچه های شهر را جسد بی جان بیش از هزار سالدات روسی پوشانید. ولی تاوان این دلیری نسنجیده برای شهر خیلی گران افتاد. (۱)

در کتاب زندگی نامه ثقه الاسلام شهید نیز چنین می خوانیم :

”یاد داشت های محمدعلی مهدوی را که اکنون در حال حیات است و خود از پرجوش و خروش ترین مجاهدان بوده و در آن جنگ شرکت فعالانه داشته است مورد استفاده قرار می دهیم. این شاهدعینی چنین می نویسد :

”آخرین جنگ تبریزیان با سپاه صمدخان (شجاع الدوله) اول شوال ۱۳۲۹ هـ.ق. — که عید فطر هم بود — روی داد که اینجانب نیز در سنگر شنب غازان بودم که جنگ به تن به تن کشیده بود. دیگر جنگی در تبریز اتفاق نیفتاد مگر ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۹ که قشون روس از باغ شمال بیرون آمد و آن جنگ رخ داد. آن روز من به اتفاق دو نفر مجاهد از کوچه های مناسب، خود مان را به خانه ضیاء الدوله رسانیده مشاهده کردیم که شاد روان ثقه الاسلام شهید و سید محققین دیبا و میرزا اسماعیل نوبری و عده ای دیگر از نمایندگان انجمن ایالتی تبریز و سایر محترمین شهر با حال آشفته در آنجا گرد آمده اند و مشغول شور و مزاح می باشند و ضمناً ناظم الملك که گویا کارگزار دوره کاپیتولا سیون بود آنجا حضور داشت و بعد، در حدود ۲۵ نفر از مجاهدین مسلح نیز بودند که مرحوم جهانبانی (امان الله میرزا ملقب به ضیاء الدوله) امر کرد :

(۱) — رحیم رئیس نیا / عبدالحسین ناهید : دو مبارز جنبش مشروطه،

پیشین، ص ۹۶ — ۹۵.

اسلحه‌هایتان را جا گذاشته و دو نفر دو نفر و هر يك از نقطه‌ای که مجاهدین و پاسبانان شهر با روس‌ها می‌جنگیدند بروید و بگوئید که چون با کنسول روس داخل مذاکره هستیم، خودتان را نگهداشته و از کشتن روس‌ها مطلقاً خودداری نمائید تا عنوانی دست آن‌ها داده نشود و لو آن که آن‌ها از کسان شما بکشند *

خود اینجانب به کلانتری ۲ که رئیس آن حاجی خان سیوزاده (پسر مرحوم علی مسیو) بود و در پشت بام بازارچه نویر با روس‌ها می‌جنگیدند، رفته پیغام جهان‌بانی را ابلاغ کردم. جواب داد: "روس‌ها به کلانتری حمله کرده شش نفر از پاسبانان و مجاهدین را کشته‌اند، مادام که آن‌ها عقب نشینی نکنند ما ناچاریم از خود دفاع کنیم"، در واقع، من به نوبه خود، جواب منفی آوردم و جواب سایر فرستادگان نیز در همین زمینه بوده است. در پاورقی این صفحه، از قول حاجی خان چنیـــــ می‌خوانیم: "مسیو زاده به برادرش گفته بود من جواب دادم که ایالت از اتاق گرم دستور فرموده‌اند، جلوی چشم من شش نفر هموطنم را کشته‌اند که چه؟ من مثل زن‌ها بایستم و تماشا کنم یا چادر به سرم ببندم و نفرین کنم؟ مرگ يك دفعه بیشتر نیست و این بی‌غیرتی را تحمل نمی‌کنم. مگر خون من از خون کشته‌شدگان رنگین‌تر است؟ خیر ما می‌جنگیم و تن به ذلت نمی‌دهیم." (۱)

شرح این جنگ‌ها که در کتاب‌های تاریخ هیجده ساله و زندگی نامه ثقه الاسلام شهید ذکر شده است در حوصله این مقال نیست که بازگو شود. بعد از این که روس‌ها به یورش خود ادامه دادند و دست به کارهای ننگین زدند، مجاهدان و غیرتمندان دنبال راه چاره افتادند که (۱) - نصرت الله فتحی، زندگی‌نامه شهید نیک نام ثقه الاسلام تبریزی

(تهران، انتشارات نوریانی ۱۳۵۲)، ص ۵۷۷.

ما رشته کلام را به زنده یاد نصرت الله فتحی می دهیم و از زبان وی، چنین می شنویم :

اطلاعاتی که نگارنده از اشخاص ذی‌مدخل به دست آورده و در خاطر دارم عبارت از این است :

”ما در حالی بودیم که نه امیدی در دل داشتیم و نه پناهگاهی در نظر. فکرمان کار نمی‌کرد زیرا بدجوری به تنگنا افتاده بودیم. به جرگه‌ای از غزالان و پازنان می‌مانستیم که در وسط حلقه‌ای از قورامای شکارچیان بی‌رحم افتاده باشند، خود را به هر طرف می‌زدیم تا از حلقه محاصره خصمانه آنان نجات یابیم. اما به کجا باید رفت، از چه کسی باید رای جست، به چه کسی می‌توان اعتماد کرد؟ هر چه فکر کردیم جز وجود ثقه‌الاسلام، آن مرد مبارز و مورد اعتماد، کسی را به قبله‌گی حاجات خود نیافتیم. دسته جمعی به خانه‌اش رفتیم، و چون مریدانی که از مراد خود نیاز بطلبند این مرد دل استوار که همیشه به مقابله دشمن می‌رفت آن ساعت تازه از قونسولگری برگشته بود. از استماع خزعبلات قونسول روس سخت آزاده و خشمگین به نظر می‌رسید و رنگ به صورت نداشت گفتگی زندگی از وجودش در رخت برپستن است. شقیقه‌هایش می‌زد و پشت سرهم دست به محاسن می‌کشید. مرد مبادی آداب و خوش برخوردی چون او تعارف را از یاد برده بود. با چشمان جوینده، چهره واردین را یکی یکی واری می‌کرد. همین که امیر خیزی گفت آمده‌ایم کسب تکلیف کنیم؟ شتاب زده فرمود :

شامتان را همین جا بخورید و بی‌درنگ مهبای حرکت باشید تا خودتان را از جنگال مرگ حتمی که بر بالای سرتان سایه انداخته رها سازید و حتی یک نفس کشیدن را هم به حساب آورید، و این رفتن را نجات خردمندان تلقی کنید نه فرار، زیرا شما آن پهلوانانی هستید که

مفهوم این بیت شامل حال شماست .

لبسوا القلوب علی الدروع کانما یتهافتون الی ذهاب الانفس
 شما قلب های تان را روی زره هایتان پوشیده بودید و در استقبال
 مرگ به همدیگر پیش دستی می نمودید . اکنون لازم است که بروید ! در این
 ” بروید ! ” تأکیدی وجود داشت که دردناک بود . گفتیم : آقا شما که
 قافله سالار نیروی فکری ما بوده اید چرا با ما نمی آئید ؟ ما حاضرم شما
 را با خود ببریم و حتی حاضرم چهل رأس استر فراهم کنیم که تمامی
 خانواده و بستگان نزدیک تان را با هر آنچه می خواهید برداریم و ببریم .
 فرمود : من کار خود را به خدا واگذاردم و شما را به نام خدا تودیع
 می کنم و از او می خواهم که عشق و وفاداری و ایمان را از شما نگیرد .
 بدانید که من نمی توانم مردم را بی سرپرست و بی پناه گذارده بروم . سخنش
 آن ساعت چنان از دل برمی خاست که تا مغز استخوان ما اثر می گذاشت
 و سخت متأثرمان می ساخت ، به طوری که مشهد محمد علی خان داروغه ،
 های های به گریستن آغازید و با حال گریه گفت : آقا این چه فرمایشی
 است ، تو پیشوای ما هستی . به خدا من شخصا حاضرم تو را به پشت
 گردن خود سوار کنم و ببرم . ثقه الاسلام که نگاهش به پائین بود ، در
 لحظه کوتاهی سرش را بلند کرد و با خنده کوتاه توأم با صدای لرزان
 گفت : آقا امیر خیزی در راه که می روید به این مجاهد دلیر بگوئید وقتی
 که شاه منصور آل مظفر خواست از جلو تیمور لنگ فرار کرده و از شیرازیرون
 برود آن پیرزن از پشت بام چه به او گفت . . . نه خیر عزیزم من باید
 بمانم . . . در اینجا سخن ” مولابخ ” برای نگارنده تداعی می شود که
 می گوید : ” برای آن هائی که در رنجند اختلاف شأن و مقام معنی ندارد
 بلکه رشته انسانیت و همدردی است که به هم نزدیکشان می کند . ” باری
 روای می گفت : شام تمام شده بود و سفره را به سرعت حرکت اردو ، جمع

کردند و يك دوره چائی دادند و توديع شروع شد . دسته جمعی به سوی
 ثقه الاسلام رفتیم تا دستش را ببوسیم و کمتر کسی از ما بود که قطرات
 اشکش روی دست زعيم انقلاب نیفتاده باشد و او نیز صورت ما را می بوسید
 و دعای سفر می خواند . روح اغلب زعما سرکش و مغرور است . این مرد کم
 مانند نیز در آن ساعت، چون مجسمه مرمین، با شکوهمندی تمام ایستاده
 بود و همه را به خدا می سپرد و بی دری، می گفت : در امان خدا بروید .
 تکرار می کرد : به خدا می سپارمتان .

مطمئن باشید که دین خود را به میهن ادا کرده اید . . . ما در
 آن لحظاتی که از خانه او خارج می شدیم تا همچون سربازان " زولا " در
 ترن موهومی نشسته و به مقصد موهوم راه بیفتیم، با این که او گاهی از
 ناراحتی به خود می پیچید ولی نگاه نوازشگر خود را از بدرقه ما قطع
 نمی کرد و ضمناً لب هایش را آهسته حرکت می داد و ما می دانستیم که
 دعا می خواند و شاید هم با خود می گوید : این یاران باز یافتنی
 نیستند . . . ما بیرون آمدیم، او را با افکار خود تنها گذاشتیم . خدا
 می داند که بعد از بیرون رفتن مان از خانه چه به او گذشته و چه حالی از
 تنهایی داشته و یا با گذراندن چه خاطره هایی داغ دل تازه می کرد .
 است ؟ ولی شنیدیم که بعد از خروج ما از تبریز، به وسیله شهبندری،
 از شوکت پاشا خواسته بود که ما را با احترام بپذیرند و پناهمان دهند .
 زیرا که مادر میهن از ما راضی است . (۱)

کسروی نیز می نویسد : " آن ها بعد از آن که از خانه ثقه الاسلام
 بیرون آمدند به ششگلان رفتند و به امیر حشمت و یاران او آگهی دادند
 و همگی دل به رفتن نهادند و به بسیج پرداختند . چون هنوز ارك را
 از دست نهشته بودند علی زاده خیابانی را با چند تن فرستادند آن چه

(۱) - همان کتاب ، ص ۵۹۶ - ۵۹۴ .

اسب های توپخانه در آنجا بود با چند بار فشنگ برداشته به ششگلان آوردند و کسانی که پیاده بودند یکی از این اسب ها را گرفتند . کسانی نیز بر اسب هایی که از روسیان گرفته بودند سوار شدند و همگی آماده شدند و پیش از دمیدن بامداد راه افتادند .

کسی چه داند این جوان مردان در آن هنگام چه حالی داشتند . پس از شش سال جانفشانی ها در راه آزادی کشور ، در نتیجه پستی ها و نادانی های دیگران ، اکنون بایستی شهر خود را به دست دشمن خونخوار سپارده و از زنان و فرزندان خود چشم پوشیده و بدین سان بیرون روند .

اینان می بایستی از رود آجی بگذرند و چون پل دست روسیان بود ، می بایست خود را به آب زنند و چون گذرگاه از پل چندان دور نبود و این زمان هوا روشن می شد ، روسیان از پل ایشان را دیده به يك بار توپ ها را به غرش آوردند و در آن تنگنا دو تن از ایشان نیز به آب افتاده با اسب در غلطیدند . مجاهدان خود را نباخته ، آنان را از آب بیرون آوردند و بی آن که به شلیک توپ ها پاسخی دهند کار خود را انجام داده به راه پرداختند . اینان را در رفتن می گذاریم تا تاریخچه سفرشان را در جای دیگری بنگاریم .

در اینجا تنها نام ها را تا آنجا که ما می دانیم یاد می کنیم : امیر حشمت ، آقای بلوری ، مشهدی محمد علی خان ، اسد آقاخان ، ابراهیم آقا ، حاجی خان (پسر علی مسیو) ، حاج بابا خان اردبیلی ، آقای امیر خیزی ، آقای یکانی ، فارس الملك ، صولت السلطان ، هاشم خان نصرت الله خان (این چهار تن خویشان امیر حشمتند) ، حسن آقا قفقازی ، میرزا احمد خان معاون کلانتری بازار ، علیزاده خیابانی ، سید کاظم یکانی (همان روز به یاری تبریز رسیده بود) ، میرزا آقا مدیر ناله

ملت، سلطان علی، یوسف خان، میرزا حسین اردبیلی، محرم (این چهار تن از دسته ابراهیم آقا بودند) یک تن روس، ابش، عزت (این دو تن از دسته حاج بابا خان بودند)، بالا بیک، حسین زاده، غلام آقا (خویشاوند اسد آقا خان)، غلام آقا (یکی دیگر)، مشهدی تقی و نام‌های دیگران را ما در دست نداریم" (۱۰)

دنباله ماجرای کوچندگان را در تاریخ هیجده ساله آذربایجان،

چنین می‌خوانیم:

"... چون با روسیان، پس از چهار روز جنگ، چنین نهاد شد که مجاهدان هر که خواست از شهر بیرون رود و هر که نخواست تفنگ و فشنگ پس داده به کار خود پردازد، یک دسته از سرشناسان ایشان با بستگان خود در ششگلان گرد آمده سخن بر آن نهادند که از شهر بیرون روند و شب چهارشنبه پنجم دی ماه ۱۲۹۰ پیش از دیدن آفتاب راه افتادند ۰۰۰ چگونگی بیرون رفتن اینان را گفته‌ایم، در اینجا آن چه باید گفت آنست که اینان که چند سال در جنگ به سر برده و همیشه فیروز و نیرومند بوده‌ودست به‌داری مردم باز داشته بودند و در روزهای آخر، سراسر بازار تبریز با بانك روس و انگلیس سپرده به اینان بوده، کنون که از شهر بیرون می‌رفتند بیشتر اینان تهیدست بودند و این نمونه پاکدامنی ایشانست. این را در جای دیگر نیز گفته‌ایم که بسیاری از مجاهدان که از شهر بیرون رفتند و بدانسان به‌گیر روس و صمد خان افتادند از رهگذر تهیدستی بود. مشهدی محمد علی خان می‌گوید: من و اسد آقا خان دو تن در یک جا یکصد و بیست و هشت ریال پول داشتیم می‌گوید حاجی خان، پسر علی مسیو، چون پول نتوانسته بود همراه بیاورد گوشواره‌های زرین همسر خود را آورده بود که در راه بفروشد."

(۱) - احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، پیشین، ص ۲۸۸-۲۸۷

بدینسان ، يك دسته غیرتمندان با دل شکسته و دست تهی از شهر بیرون می رفتند .^{۱)}

چگونگی تبعید اجباری این رادمردان به نام را احمد کسروی در کتاب با ارزش خود ، تاریخ هیجده ساله آذربایجان ، به طور تفصیل ، شرح می دهد که این افراد با چه مشقتی شهرها و روستاهای آذربایجان را پشت سر گذاشته و به طرف کشور همسایه ، ترکیه ، رفتند و چگونه وارد این کشور شده و با چه سختی ها در استانبول روبرو شدند و به زندگی خود ادامه دادند . موقعی که کوچندگان به مرز ترکیه رسیدند خبر تأسف بار حادثه روز عاشورا را به آنان اطلاع دادند . و معلوم است که چه حالی به آنان دست داد و در این باره در تاریخ هیجده ساله آذربایجان ، می خوانیم :

مزداران عثمانی رسیدن پناهندگان را به استانبول آگاهی داده و چشم به راه رسیدن دستور دولت می بودند . تا آن برسد اینان در باش قلعه " درنگ کردند ، و در اینجا بود که از استانبول تلگراف رسید و آگاهی از پیش آمد روز عاشورا در تبریز و دار زدن ثقه الاسلام و ۷ تن دیگر را رسانید . از این آگاهی ، همگی سخت افسردند و در این هنگام بود که اندازه دشمنی روسیان را با آزادی خواهان ایران دریافته نیک دانستند که اگر در تبریز مانده بودند ی همگی ایشان نیز به سردار رفتندی . نیز دانستند که کسانی که از مجاهدان و آزادی خواهان در تبریز ماندند و بیرون نیامدند کمتریکی زنده خواهد ماند و سخت نگران گردیدند . بدتر از همه حال حاجی خان ، پسر علی مسیو ، بود که تلگراف استانبول به دار رفتن دو برادر بی گناه او را آگاهی می داد و آقای بلوری و دیگران چون چگونگی را به او آگاهی دادند به گردش درآمد .

(۱) — همان کتاب ، ص ۴۳۸ — ۴۳۷ .

دلداریش دادند * (۱)

در بازگشت حاجی خان از استانبول و کشته شدنش در ایران، باز در تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسروی چنین می نویسد :

" دلیری های حاجی خان پسر علی مسیو و کوشش های پربهای پدر او و داستان به دار رفتن دو برادرش را در تاریخ نوشته ایم * پس از جنگ جهانگیر اول، او نیز از استانبول به تهران آمد و در میان مجاهدان بود و ما نمی دانیم برای چه به توپسراکان و آن پیرامون رفت که در آنجا با تیر همراهان کشته شد * برادر دیگرش، حسین آقا، میان کوچندگان بوده و در جنگ رباط کریم و دیگر جاها پادرمیان داشت * (۲)

مختصری از ماجرای زندگی و کشته شدن حاجی خان، بزرگترین پسر علی مسیو، را تا آنجا که مقدور بود نقل کردیم * ولی دو پسر دیگر علی مسیو، حسن و قدیر، به امید این که نشان کوچک است و کسی با آنان کاری ندارد بعد از کوچ برادرانشان، در تبریز ماندند ولی در خیم بی رحمتر از آن بود که حتی به صغیران نیز رحم کند و به طوری که خواهیم دید روس ها به گناه این که این دو طفل صغیر فرزندان علی مسیو هستند همراه سایر آزادی خواهان آنان را به دار آویختند و اینک ماجرای جانگداز دستگیری و جگونگی کشته شدن آنها را تا جایی که مقدور است با استفاده از منابع مختلف می آوریم :

حسن و قدیر

احمد کسروی در تاریخ هیجده ساله درباره این دو می نویسد :

" حسن و قدیر داستان دلگدازی دارند * پدرشان علی مسیو که از پیشروان جنبش آزادی و بنیادگذاران دسته مجاهدان تبریزی بود و

(۱) - همان کتاب، ص ۴۴۴ *

(۲) - همان کتاب، ص ۶۶۸ *

همیشه باید در تاریخ ایران نام آن مرد غیرتمند بماند، چند ماه پیش از آن در گذشته بود و برادر بزرگشان حاجی خان که چون از سردستان مجاهدان و در جنگ با روس از جنگجویان می بود، با دست‌آمر حشمت از شهر بیرون رفته و ۰۰۰ روسیان چون به خانه ایشان ریخته و آن را تاراج کردند، این دو پسر جانی پیدا نکرده و به خانه حاجی مرتضی نامی، از بستگان روس که دوستی و آشنائی با پدرشان می داشت، پناهنده شدند و خود را به خانه او رساندند و آن نامرد بدنهاد، ننگ مهمان گیری را بر خود پسندیده هر دو را گرفته به دست روسیان سپرد. ۰" (۱)

(۱) - شاد روان نصرت الله فتحی در کتاب دیدار هم رزم ستارخان دربارۀ تحویل دادن پسران علی مسیو توسط حاج مرتضی لك به روس ها، از قول منصور تقی زاده، چنین می نویسد: "پسر چهارم شاد روان علی مسیو موسوم به حسین مسیوزاده (پدر زن دکتر علی مقدم جراح) به من گفت: این که در تاریخ مشروطه نوشته اند که دو برادر جوان سال مرا حاج مرتضی لك از خانه خود به روس ها تحویل داده دور از حقیقت است و گفت: قصد دارم به تهران بروم و آقای حاج اسماعیل امیرخیزی را که دارد تاریخ قیام آذربایجان را می نویسد، ملاقات کنم و قضیه را شرح دهم تا او چگونگی را در کتاب خود بنویسد و این تاریکی از تاریخ برطرف شود. گویا رفته و گفته ولی آقای امیرخیزی (حال باید گفت مرحوم) حقیقت را در کتاب خود نیاورده است. از طرفی در کتاب فداکاران فراموش شده به جملاتی بر می خوریم که می نویسد: حاج تقی لك تمام موجودی غله خود را در اختیار فدائیان گذاشت تا بین اهالی پخش شود. وقتی که ستارخان خواست وجه غله را حواله دهد، حاج تقی لك گفت: سردار شما با جان برای آزادی فداکاری می کنید، من هم (بقیه در صفحه بعد)

ماجرای روز عاشورای ۱۳۳۰ هجری قمری

پروانه محو کرد در آتش وجود خویش
یعنی که اتحاد بود ، انتهای عشق
” وحشی ” هزار ساله ره یار سوی یار
يك گام بیش نیست ولیکن به پای عشق

اینك ماجرای روز دهم دی ماه ۱۲۸۹ یا روز عاشورای ۱۳۳۰ ، به
قلم کسروی :

روز دوشنبه دهم دی ماه ، تبریز را پراند و هترین روزی بود . در
این روز که دهم محرم نیز می بود ، چون آفتاب برخاست ، گذشتماز جنبش و
خروشی که همه ساله به نام محرم برخاستی و امسال رانیز با همه گرفتاری ها
در کار می بود ، و گذشته از آمد و شد و جوش و جنبی که روسیایان در
کوچه ها و بازارها همچون روزهای پیش می داشتند ، يك تکان دیگری از
(بقیه از صفحه قبل) باید با مال فداکاری نمایم . حاضرم تمام دارائی خود را
در راه آزادی تقدیم کنم . فتحی اضافه می کند که نمی داند ، حاج مرتضی لك
چه ارتباطی با حاج تقی لك داشته ولی اگر از يك خانواده بوده باشند
عمل تحویل فرزندان علی مسیو که سرگذشتشان شباهت کامل با سرگذشت
” طفلان مسلم ” دارد به روس های تزاری از طرف حاج مرتضی لك بعید
به نظر می رسد . خدا می داند نهان را .

ایشان در سربازخانه و پیرامون آنجا دیده می‌شد . دسته انبوهی از سالدات و قزاق (ششصد تن کمابیش) سربازخانه را گرفته و چنین گفته می‌شد کسانی را که از سردستان مشروطه گرفتار بودند در آنجا به دار خواهند کشید . در يك سو ، در پهلوی درختی ، دو تیری ستون‌وار بلند کرده و يك تیر افقی بر روی آن‌ها میخ کوب می‌ساختند و ریسمان‌ها از آن می‌آویختند . این داری بود که آماده می‌کردند ، و چون با کشتن سران آزادی ایران جشن می‌گرفتند تیرها را با پارچه‌های سه رنگ بیرق روسی می‌آراستند .

يك ساعت به نیمروز ، چهار شصت تیر به چهار گوشه سربازخانه کشیدند و بر پشت بام‌ها سالدات و قزاق برای نگهبانی گماردند . يك دسته از مردم جلو سربازخانه گرد آمده خاموش و سرافکنده می‌ایستادند . پس از نیمروز ، ناگهان دو ارباب باری روسی که نه تن دستگیر : ثقه‌الاسلام ، شیخ سلیم ، آقا کریم برادر او ، ضیاء العلماء ، محمد قلی‌خان دایی او ، صادق الملك ، آقا محمد ابراهیم ، حسن پسر هجده ساله علی مسیو ، قدیر برادر شانزده ساله او ، در توی آن‌ها می‌بودند از راه باغ شمال پدیدار گردید . يك دسته قزاق و سالدات با تفنگ‌های سر نیزه دار به دست ، گرداگرد آن‌ها را گرفته همچنان راه می‌آمدند . دستگیران با رنگ‌های پریده و رخسارهای پژمرده خاموش می‌نشستند و ثقه‌الاسلام و برخی آهسته دعا می‌خواندند .

ارابه‌ها چون به سربازخانه رسید ، به درون رفت و دره‌های سربازخانه را بسته کسی را از ایرانیان راه ندادند . يك افسر که از باغ شمال برای کار اینان فرستاده شده بود ، پس از اندکی ، در درشکه رسید . سه تن از ایرانیان (مختار علاف از مردم باغمیشه و کریم نام از مردم سرخاب و اسمعیل سفیدگر از مردم دوه چی) برای انجام کار

دژخیمی در آنجا می بودند . اینان از بدخواهان مشروطه و سپس از
فراشان صمد خان می بودند و چنین پیداست روسیان ایشان را از بیگلریگی
خواسته بودند ، و چون به ایشان دستور داده شد بر سر دستگیران
ریخته بکندن رخت های ایشان پرداختند و جز پیراهن و زیر شلوازی همه
را از تنشان در آوردند گویا شیخ سلیم ایستادگی می نموده کریم سرخابی
با قمه از بازوی وی زد و او را زخمی ساخت .

هنگامه دلگداز بس سختی می بود . يك دسته مردان غیرتمندی را
دشمنان بیگانه در شهر خودشان به گناه آزادی خواهی به دارمی کشیدند
و کسی نبود به داد ایشان رسد . مرگ سیاه يك سو و غم درماندگی کشور
يك سو ، خدا می داند چه دل سوخته ای در آن ساعت می داشتند .

ثقه الاسلام به همگی دل می داد و از هراس و غم ایشان می کاست .
شیخ سلیم بیتابی ها می نمود . ثقه الاسلام گفت : " این بیتابی بهرچیست ؟
ما را چه بهتر از این که در چنین روزی در دست دشمن دین گشته شویم ."
قدیر همچون بید می لرزید ، لیکن حسن پروا نمی نمود . شهادت روان
ثقه الاسلام به ایشان نیز دل داری داده می گفت : " رنج ما دو دقیقه بیش
نیست ، پس از آن به يك بار خوش و آسوده خواهیم بود " .

چون خواستند دار زنند نخست شیخ سلیم را خواندند : بیچاره
خواست سخنی گوید افسر دژخوی روسی سیلی به رویش زده خاموشش
گردانید ، دژخیمان ریسمان به گردنش انداختند و کرسی را از زیر پایش
کشیدند . دوم نوبت ثقه الاسلام بود : شاد روان همچنان بی پروا
می ایستاد ، دو رکعت نماز خوانده بالای کرسی رفت . سوم ضیاء العلماء
را خواندند : شاد روان از جوانی تن به مرگ نمی داد و دست می گشاد و
به روسی با افسر سخن آغاز کرده می گفت : " ما چه گناه کرده ایم ؟ . . .
آیا کوشیدن در راه کشور خود گناه است ؟ . . . دژخیمان دست های

او را از پشت بستند و با زور بالای کرسیش بردند . چهارم صادق الملك را خواندند . پنجم آقا محمد ابراهیم را پیش آوردند : او با پای خود بالای کرسی رفت و ریسمان را به گردن انداخت . ششم داعی ضیاء العلماء آن پیرمرد را پیش خواندند ، هفتم نوبت حسن بود : جوان دلیر بالای کرسی با آواز بلند داد زد : " زنده باد ایران ، زنده باد مشروطه " پس از همه نوبت قدیر پسر شانزده ساله رسید و او را نیز بالای کرسی برده ریسمان به گردنش انداختند .

روسیان برای آن که دژخویی خود را نیک نشان دهند باری آن نکردند چشم‌های اینان را بندند و یا چون یکی را می‌آویزند و بالای دار دست و پا می‌زند دیگران را دور نگه دارند . برادر را روبروی چشم‌برادر به دار کشیدند چنان که از پیکره‌ها پیدا است دژخیمان از ناآزمودگی ریسمان‌ها را چنان نینداخته‌اند که زود آسوده گردانند ، بیشترشان تا دقیقه‌ها گرفتار شکنجه جان کردن بوده‌اند .

سربازخانه که در آن چند سال همواره کانون جوش‌ها و خروش‌های غیرتمندانه آزادی خواهان می‌بود کنون چنین هنگامه دلگداز را به خود می‌دید ، ولی جای افسوس نمی‌بود . در آن هنگامه دلگداز نیز غیرت ایرانی کار خود را کرده و سربازخانه مردانگی‌های ثقه‌الاسلام و آقا محمد ابراهیم و دیگران را دیده و آواز بلند حسن نوجوان را به " زنده باد ایران ، زنده باد مشروطه " شنید . (۱)

نصرت الله فتحی می‌نویسد : " خفت و آزاری که در آن شب ، که آخرین شی از عمر ثقه‌الاسلام و یارانش بود ، به آن‌ها وارد آمد گمان نمی‌رود که درباره هیچ مقصر سیاسی و جنائی به عمل آمده باشد . آن بیچاره‌ها تا صبح نخوابیده مثل افراد مارگزیده به خود می‌پیچیدند . (۱) — احمد کسروی ، تاریخ هیجده ساله آذربایجان ، پیشین ، ص ۳۱ — ۳۰۹ .

وضعیت آن‌ها در آن شب هولناک به اندازه‌ای سخت بود که مرگ را به حیات پر مشقت ترجیح می‌دادند

. . . ضیاءالعلماء ، دوباره ، به مقام عجز و التجاء برآمد مد رتکار تقاضای خود اصرار نمود و مقصودش این بود که برای یکی از محبوسین "قدیر" نام که طفل خردسال و سه شبانه روز بود که هیچ نخورده و از شدت گرسنگی و تشنگی حالت ضعف به او روی داده و بی‌حسن افتاده بود می‌خواست به واسطه میرزا علی اکبر خان خواهش بکند که اقلاً "قدیر" نان و آب به آن طفل بی‌گناه بدهند .

ولی دریای غضب "واخمان" سفاک ، متلاطم شده يك سیلی روسی به دهن او زد ، خون از دماغش جاری شد و ساکت گردید .

ویدینسکی و رفقاییش "واخمان" خونخوار را در آنجا گذاشته بیرون آمدند . پس از رفتن آن‌ها و اخمان بدجنسی خود را بروز داده سالدات‌ها را به شکنجه و آزار آن بیچاره‌ها برانگیخت و خود از آنجا خارج شده به کونسولگری رفت . . .

در کتابچه حر : همان شب که فردای آن عاشورا بود ، میلر و رفقاییش تصمیم گرفتند که ثقه‌الاسلام با هفت نفر دیگر به استثنای (آقا کریم ، برادر شیخ سلیم) اعدام شوند و به "واخمان" دستور داده شد که صبح به محبوسین اعلام نموده و ساعت سه بعد از ظهر هشت نفر را در میدان مشق (سربازخانه) به دار زده و آقا کریم را آزاد بکنند . این همان آقا کریم است که به مرحوم کسروی نقل کرده بود که صبح عاشورا که قضیه را ابلاغ کردند تنها به من غذا دادند که بخورم ولی به هشت نفر دیگر ناشتایی هم ندادند و تا ساعت آخر گرسنه بودند (آری ، آن‌ها گرسنه چون شیر بودند و برهنه چون شمیر) .

نصرت الله فتحی ، در پاورقی کتاب ، از قول شخص موثق توضیح

داده است که ده سال بعد از واقعه، در قفقاز، یکی از نویسندگان آزادی خواه، پیسی نوشته بود و آن را نمایش می دادند که محتوای آن، مظلالم روس ها و به دار رفتن ثقه الاسلام و یارانش بوده و به قدری مهیج و سوزنده بود که مردم در سالن نمایش، مثل مجلس روضه خوانی، های- های، می گریستند و به سرو سینه خود می کوفتند ۰۰۰ و بعد اظهار امیدواری می کند که روزی فیلم یا نمایشی از روی این کتاب نیز داده شود (۱) " .

دربارهٔ تقصیر و گناه این افراد و این که روس ها با چه معیار و چه ضابطه ای اشخاص را دستگیر و اعدامشان می کردند احمد کسروی چنین می نویسد :

" ما گرفتن این نه تن و بردن ایشان را به کنسول خانه نوشتیم ولی از این که چه رفتاری با ایشان در آنجا و در باغ شمال کردند و چه گناهی بر آنان گرفتند، سخنی نراندیم، در اینجا می باید به آن پردازیم : چنان که گفتیم از پترسبورگ دستور رسیده بود کسانی را که در جنگ روسیان پا در میان داشته بودند دستگیر کرده و رسیدگی نموده از روی قانون جنگی روس به سزا رسانند و ما خواهیم دید از این هشت تن چند تنی هرگز پایی در میان کار نداشته بودند و دیگران نیز گناهی که سزایش مرگ باشد ۰ (اگر چه از دیدهٔ روسیان بنگریم) نمی داشتند . پس برای چه اینان را به دار آویختند ؟ برای چه آن يك تن را رها کردند ؟

چنان که گفتیم، میلر کنسول روس و ونسکی، دستیار او و (۱) - نصرت الله فتحی، زندگی نامه شهید نیک نام ثقه الاسلام تبریزی، پیشین، ص ۶۸۲ - ۶۸۰ برای آگاهی بیشتر دربارهٔ مظلالم روس ها که در آن ایام در تبریز مرتکب شدند به کتاب فوق مراجعه شود .

فرمانده باغ شمال ، که این زمان رشته کارها را در دست می داشتند و این کشتارها با دستور آنان پیش می رفت چندین خواست را در يك جادنبال می کردند ، از يك سو كینه سیلی را که از دست مجاهدان خورده بودند باز می جستند ، از يك سو مردان کاردان و غیرتمند را از پا انداخته راه پیشرفت سیاست خود را هموار می ساختند . پس از همه ، می کوشیدند رویه کار را نگه داشته زمینه خردگیری به توده انگلیس و دیگران باز نمایند . این بود ، عنوان رسیدگی و داوری پیش آورده و چنین می نمودند که کسانی را که می گیرند به داوری می کشند و به گناهش رسیدگی می نمایند و هر که را که گناهی نبوده رها می سازند ، چنان که از این نه تن آقا کریم را رها ساختند .

ولیکن راستی را نه داورانی می بودند و نه رسیدگی می شد ، کسانی را که می گرفتند برخی را خود میلرودن سکی می شناختند که از بنیادگزاران مشروطه می باشند و چون مردان غیرتمند و کاردانی هستند در آینده سنگ راه سیاست روس خواهند بود و از این رو زنده نمی گذارند . برخی را می دانستند از مجاهدانند و كینه جنگ را از ایشان می جستند . بر کسانی نیز برای ترسانیدن چشم مردم یا تنها از راه سنگ دلی و خونخواری ، دریغ نمی گفتند . ولی در این میان ، یکی دو تن را هم رها می ساختند تا گفته نشود همه را می کشند . اما این هشت تن ، می باید از ایشان يكايك گفتگو بداریم . شادروان کسروی درباره همه آنها صحبت می کند ولی ما فقط بخش مربوط به پسران علی مسیو را ذکر می کنیم :

حسن و قدیر : این دو نوجوان گناهشان پسری علی مسیو بود . ما از این مرد بارها نام برده ایم و از کسانی است که همواره باید در تاریخ آزادی ایران یاد کرده شود .

او یکی از بنیادگزاران دسته مجاهدان تبریز و از راهبران ایشان

بوده و همیشه در سختی‌ها پای مردانگی پیش گزاردده گره از کارها می‌گشود. در تابستان ۱۲۸۷ که رحیم خان به تبریز درآمد. علی‌مسیو چون خانهاش در نویر زیر پای سواران او بود، از آنجا بیرون آمده به امیرخیز نزد ستارخان رفت و در آنجا یکی از پشتیبانان آن گرد آزادی این بود. با آن که رحیم خان خانه او را به تاراج داد، به روی مردانگیش نیاورد و همچنان سرگرم کوشش می‌بود. پسر بزرگ او، حاجی خان، یکی از سردستانان مجاهدان گردیده و از دلیران به نام شمرده می‌شد، چنان که در جنگ روس، یکی از پیشگامان او بود و چون او همراه امیر حشمت و دیگران بیرون رفت و خود علی‌مسیو تا این هنگام در گذشته بود، روسیان کینه آن دو را از این دو نوجوان جستند. حسن و قدیر تفنگ به دوش گرفتند و حسن گاهی به جنگ نیز می‌رفت، ولی از ایشان با آن کم سالی چه برمی‌خاست و به هر حال در جنگ روس، هیچ یک پا در میان نداشتند و گناهکار نبودند (۱). *

آری گناه و تقصیر این راد مردان این بود که یا خودشان و یا اقوامشان برای عظمت و استقلال وطنشان مبارزه کرده بودند و برای آزاد زیستن و تن به خفت و ذلت ندادن در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی سرخم نکرده بودند و استعمار روس خوب تشخیص داده بود که اگر این قهرمانان زنده بمانند مانع تسلط آن‌ها بر کشور عزیز ایران خواهند بود. بدین جهت بود که قوای روس بدون هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای به سوی دژ آزادی، شهر قهرمانان، یعنی تبریز هجوم آوردند و قصدشان ریشمکن کردن آزادی و خفه کردن صدای حریت‌طلبی بود، ولی غافل از این که خورشید زیر ابر نمی‌ماند و با کشتن چند نفر، (۱) — احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، پیشیــــــــــــــــــــن،

ص ۳۲۱ و ۳۱۲.

استبداد هرگز به کام خود نمی‌رسد ، چون از هر قطره خون شهید ا هزاران نفر مجاهد و فدائی به پا می‌خیزد و راه راستین آمان را ادامه می‌دهد ، چنان که تاریخ زرین میهن‌مان نشان داده و خواهد داد . دژخیم خیال می‌کرد که با شکنجه و اعدام می‌تواند مبارزان راه آزادی را از راه اصل خود منحرف و آنان را وادار به سکوت کند ولی کورخوانده است به طوری که هر چقدر شرح حال این جانبازان را می‌خوانیم بیشتر احساس غرور می‌کنیم و می‌بینیم که این افراد نه تنها در مقام شهادت هیچ گونه ضعف و سستی از خود نشان نمی‌دادند بلکه شهادت در راه آزاد زیستن را با پیشانی باز استقبال می‌کردند . در این زمینه ، در کتاب ثقه الاسلام شهید ، چنین آمده است :

”حر می‌نویسد : . . . بعد از این که شیخ سلیم اعدام شد ، ثقه الاسلام آن مرد شجاع و با شهامت متصل به رفقای خود تسلی داده و می‌گفت : برادران من ، ترس و واهمه را از خود دور کنید ، در مقابل دشمن خود را دلیل و مخوف نشان ندهید ، برای ما این افتخار بس است که در چنین روز محترمی ما را در راه وطن و ملت به دار می‌زنند . شما مرد هستید مرد نباید از مرگ بترسد . پس از يك دقيقه زحمت ، به راحت ابدی خواهیم رسید . کلمه شهادت بگوئید . من دلم فقط به حال این بچه بی‌گناه می‌سوزد . آن وقت رویش را به قدیر گرفته به او تسلی داد و گفت : پسر عزیزم ، هیچ مترس ! فقط يك دقيقه زحمت داریم ، بعد راحت می‌شویم . سخن حر را بریده ، نوشتند دکتر شفق را به یاد می‌آوریم که می‌گفت :

”صدای ثقه الاسلام بلندگوی طبیعی بود و وقتی نطق می‌کرد موج صدایش به تمام زوایای مسجد بزرگ می‌رسید . ” اکنون تجسم می‌کنم که با همان صدای نعره‌آسایش ، می‌گفته است ” سیز کیشی سیز ، کیشی

تولودن قورخماز^(۱) شنید هام به پسران علی مسیویشتر از همه دلداداری داده و می فرموده است :

" تا شما به تماشای ملائک آسمان که به قصد پیشواز از شما نازل می شوند بپردازید کار تمام است و رنجی جز چند دقیقه ای نخواهید داشت و به روی کرسی رفتن را از من یاد بگیرید . " در واقع در آخرین لحظه عمرش نیز گرد می آفریده است . . .

حر چنین ادامه می دهد : . . . نوبت به حسن ۱۸ ساله رسید که چون متأثر از سخنان چند دقیقه پیش ثقه الاسلام بود، لذا مثل او شجاعت به خرج داد . بدون آن که داد و فریاد بکند بالای کرسی رفته با صدای بلند: " زنده باد مشروطه و زنده باد ایران " گفت و در آن حال کار او را به پایان رسانیدند .

آخرین شهید طفل صغیر بی گناه قدیر ۱۶ ساله برادر حسن بود جلاد بی رحم و سنگ دل نزد او رفته با خشونت لباس او را در آورد و متصل به او می گفت : داد نزن ، صدا نکن ! پس از کندن لباس با فحاشی به او اشاره کرد که به سوی چوبه دار روانه شود . چون هفت نفر را در پیش چشم آن طفل مظلوم اعدام کرده بودند او خیلی مضطرب و بی حس و همپون مرده زانوهایش از قوت افتاده بود و نمی توانست قدم بردارد یکی از جلادهای بی رحم شقاوت را به آخر رسانید لگدی به کمر او زد و او به زمین افتاد و فوراً " او را برداشته بغل گرفته بالای کرسی بردند و ریسمان به گردن نازک او انداخته خفه کردند .

بر حسب دستوری که قبلاً " به جلادان سخت دل داده بودند ، طناب را طوری به گردن آنها می انداختند که هر یکی از آنها ده دقیقه بلکه بیشتر در بالای دار دست و پا زده پس از زحمت زیادی، درگذشتند

(۱) — شما مردید ، مرد از مرگ نمی هراسد .

وای بر تو ای بشر دد منش وای بر تو* (۱)

به گلگشت جوانان

یاد ما را زنده دارید ، ای رفیقان

که ما در ظلمت شب

زیر بال وحشی خفاش خون آشام

نشاندهیم این نگین صبح روشن را

به روی پایه انگشتر فردا

و خون ما :

به سرخی گل لاله

به گرمی لب تباداری دل

به پاکی تن بیرنگ ژاله

ریخت بر دیوار هر کوچه

و رنگی زد به خاک تشنه هر کوه

و نقشی شد به فرش سنگی میدان هر شهری

...

و این صبحی که می‌خندد به روی بام‌هاتان

و این نوشی که می‌جوشد درون جام‌هاتان

گواه ماست ، ای یاران

گواه پایمردی‌های ما

گواه حزم ما ، کز رزم‌ها جانانه ترشد (۲)

پسر دیگر علی مسیو ، که حسین نام داشت ، بنا به نوشته کسروی ،

(۱) — نصرت الله فتحي : زندگی نامه شهید نيك نام ثقه‌الا سلام تبریزی

پیشین ، ص ۶۹۴ و ۶۸۹ .

(۲) — به فردا ، محمد زهری (نقل از دومبارز جنبش مشروطه ، ص ۶۶)

همراه برادر بزرگش حاجی خان جزو کوچندگان بوده و در جنگ رباط کریم نیز شرکت داشته است بعد به ایران برمی‌گردد و طبق نوشته دکتر سلام الله جاوید ، "جزء افسران شهربانی انجام وظیفه می‌کرد و بنا به ملاحظاتی ، نام فامیل خود را عوض کرده و سجلی به نام نیایش گرفته بود که در خرداد ماه ۱۳۳۰ شمسی درگذشت . "مرحوم سرهنگ ۲ حسین نیایش دارای ۳ فرزند ذکور به نام‌های بیوک ، رضا و حمید مستوران و سه دختر بوده است " (۱)

خود شادروان علی مسیو ، قبل از ورود سربازان روس به تبریز ، با ~~اعمال~~ عادی فوت کرد و پیش از مرگ ، به اشخاصی که دور او جمع شده بودند گفت : من عمرم تمام شده ، می‌میرم ولی شما ای فدائیان دلیر وای هم مسلکان عزیز ، نگذارید آتش انقلاب خاموش شود . آزادی و مهد آن آذربایجان را فراموش نکنید تا مشروطیت و آزادی در تمام ایران دوام پیدا کند ، خدا توفیق شماها باشد " (۲)

این بود مختصری از شرح حال علی مسیو و فرزندان ~~قهرمان~~ و شهیدش که با فداکاری و جانبازی های خود توانستند نام پرافتخار خود را برای همیشه در صفحه‌های زرین تاریخ میهن‌مان ثبت و برای همیشه زنده نگهدارند . راقم اعتراف می‌کند آن طوری که شاید و باید نتوانسته است سیمای راستین این قهرمانان آزادی و حریت را ترسیم کند ولی تا جایی که مقدور بود توانستیم با شمه‌ای از کارهای آنان آشنا شویم ، علی مسیو مردی که تا کنون ناشناخته مانده ، از نبوغ کم نظیری برخوردار بوده ، وی در عین حال که تئوریسین تشکیلات منظم سوسیال دموکرات و (۱) — سرهنگ محمود شهنواز ، پسر علی مسیو ، مجله سپید و سیاه ، شماره ۸۳۰ ، شهریور ماه ۱۳۴۸ .

(۲) — سلام الله جاوید: فداکاران فراموش‌شده ، پیشین ، ص ۲۳ .

و مرکز غیبی بود بهترین مجری و اداره کننده طرح های مصوبه این مرکز نیز بوده است . وی توانست با پیاده کردن آن برنامه های انقلابی و متشکل کردن افراد از جان گذشته و متهور وحشت به جان مستبدان ببندازد و آنان را تار و مار کند . وی با تربیت کردن مجاهدان ، که از افراد عادی و از میان توده های مردم برخاسته بودند ، توانست از میان آنها سرداران نامی به تاریخ وطنش هدیه کند . اگر ستارخان را سردار ملی و بازوی توانای نهضت مشروطیت بدانیم که الحق هم هست و اگر افرادی مثل شیخ محمد خیابانی و شیخ سلیم و میرزا حسین واعظ را زبان گویای آن جنبش بدانیم که به حق نیز هستند ، علی مسیو تئوریسین و مغز متفکر و رهبر آن به شمار می آید . وی شخصی بود تحصیل کرده و اهل مطالعه و تجربه دیده که با اغلب انقلاب های جهان از جمله انقلاب کبیر فرانسه آشنا بود و با اکثر انقلابیون دنیا نیز تماس داشت و با استفاده از دانش و تجربه و تهور و استعدادش توانست به آن کارهای ارجداری دست بزند .

در این باره ، سرهنگ محمود شهنواز ، پسر آن شادروان ، چنین می گوید :

" . . . چنان که به تاریخ کسروی و طاهرزاده بهزاد مراجعه شود ، مشاهده می شود که نویسندگان فوق در آن کتاب ها ثابت کرده اند که گرداننده اصلی انقلاب مشروطیت در تبریز ، انجمن غیبی بود که ریاست و رهبری آن را پدرم داشته . البته مجاهدین ، مردمان غیور و رشید ولی متأسفانه بی سواد و عامی بوده اند ، چنانچه سردار و سالار ملی نیز دارای سواد نبودند . قدرت و اهمیت انجمن " مرکز غیبی " به قول مرحوم طاهرزاده بهزاد ، به اندازه ای بود که مرحوم حاج مخبرالسلطنه ، والی مقتدر و با نفوذ وقت ، نتوانست رفتاری که با سردار و سالار ملی کرد با

پدرم نماید ۰۰۰ (۱)

لازم دانستیم که این مجموعه را با شعری که درباره تبریز گفته شده و در کتاب "دیدار هم رزم ستارخان" ص ۱۴۶ چاپ شده پایان دهیم :

ای جگر گوشه ایران تبریز
مسقط الرأس دلیران تبریز
وہ چه نام طرب افزا داری
نام و تاریخ درخشان تبریز
ای مرا بیشتر از دیده عزیز
دل به مهر تو گروگان تبریز
تو سرو و سرور ایران منی
صاحب شهرت و عنوان تبریز

از تو برخاسته مردان و ردا
چون دراز بحر و زراز کان تبریز
چون "خیابانی" و چون "ستارخان"
همچو "سالار" و "حسین خان" تبریز
ای بسا دشمن ایران که زدی
بارها مشتی به دندان تبریز
رمزی از خون جوانان تو ماند
سرخ بیرق ایران تبریز
مهد آزادی و قانون هستی ،
مکتب دانش و عرفان تبریز

(۱) - سرهنگ محمود شهنواز، مجله سپید و سیاه، شهریور ماه ۱۳۴۸،

شماره ۸۳۰ .

شمس تبریزی و قطران داری ،
 صائب آن مرد سخندان تبریز
 مرحبا شهر وفا کوی صفا ،
 آفرین خطه ایمان تبریز
 خاک پاکی که توداری دارد ،
 ارزش لوء لوء و مرجان تبریز
 از نسیم تو به هنگام سحر ،
 می شود زنده دل و جان تبریز
 خواب نوشین و گوارا بخشد ،
 می کند خسته تن آسان تبریز
 می برد آب گوارای تو آب ،
 از رخ چشمه حیوان تبریز
 امتیازی که " گلستان " تراست ،
 نیست در هیچ گلستان تبریز
 مظهر نور و جمال است اینجا
 عالمی پر گل و رینجان تبریز
 دست اعجاز تو این روح نشاط ،
 داده بر کهنه ستودان (۱) تبریز
 ورنه کی دید کس از مرگ حیات ،
 یا سرور از دل پژمان تبریز
 باغ وراغت به صفا بی مانند ،
 غیرت روضه رضوان تبریز ۰۰۰ الخ

(۱) — مقبره‌های کهنه زردشتیان ۰



شادروان علی مسیو با دو پسرش

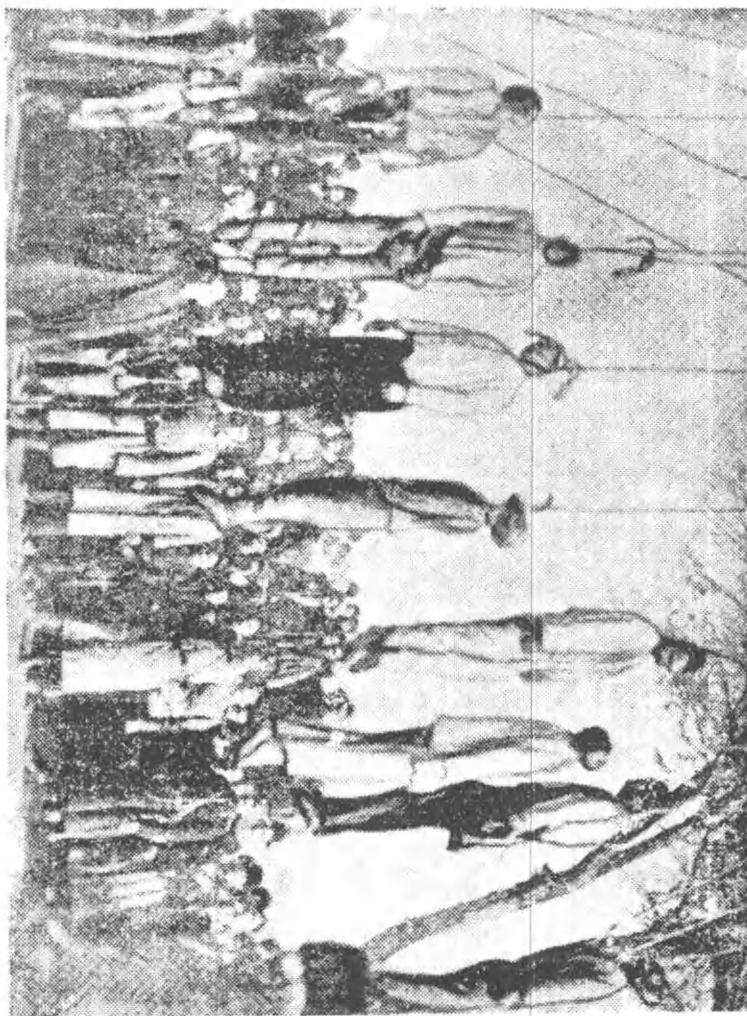
حاجی خان

حسن



این تصویر که در سال ۱۳۲۵ قمری برداشته شده است علی مسیو را با دو پسرش حسن و قدیر از راست به چپ نفر سوم، چهارم و ششم با سایر آزادی خواهان نشان می دهد.

۱۳۱۱. قزاقاندا زور ۱۹۰۴-۱۹۰۵ قىلىق ئايدىكى قىزاق ئايدىكى قىزاق
مىللىتى، قىزاق ئايدىكى قىزاق ئايدىكى قىزاق ئايدىكى قىزاق ئايدىكى قىزاق



منابع مورد استفاده :

- ۱- احمد کسروی - تاریخ مشروطه ایران (تهران - انتشارات امیرکبیر - ۱۳۵۵) چاپ دوازدهم .
- ۲- احمد کسروی - تاریخ هیجده ساله آذربایجان (تهران - انتشارات امیرکبیر - ۱۳۵۳) چاپ ششم .
- ۳- مهندس کریم طاهرزاده بهزاد - قیام آذربایجان در انقـلاب مشروطیت (تهران - انتشارات اقبال و شرکاء - ۱۳۳۴)
- ۴- صمد بهرنگی ، نشریه آرش (تهران - انتشارات زرین - چاپ اول)
- ۵- دکتر سلام الله جاوید - نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادی خواهان جهان (تهران انتشارات دنیا ۱۳۴۷)
- ۶- دکتر سلام الله جاوید - فداکاران فراموش شده (تهران - چاپ اتحاد - ۱۳۴۵)
- ۷- ایوانف - انقلاب مشروطیت ایران - ترجمه آذر تبریزی (تهران - انتشارات شبگیر - ۱۳۵۷)
- ۸- نصرت الله فتحی (آتشبـاك) زندگی نامه شهید نیک نام ثقه الاسلام تبریزی (تهران انتشارات نوریانی - ۱۳۵۲)
- ۹- نصرت الله فتحی (آتشبـاك) - دیدار هم رزم ستارخان (تهران - چاپ دوم - ۱۳۵۱)
- ۱۰- رحیم رئیس نیا - عبدالحسن ناهید - دو مبارز جنبش مشروطه (تهران - انتشارات آگاه ۱۳۵۵) چاپ دوم
- ۱۱- رحیم رئیس نیا - عزیز و دو انقلاب (تهران چاپار - ۱۳۵۷)
- ۱۲- ادوارد براون - محمد علی تربیت - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران (ج ۳) (تهران - انتشارات معرفت - ۱۳۴۱)

- ۱۳- دکتر فریدون آدمیت - فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت
ایران (تهران - انتشارات پیام - ۱۳۵۴)
- ۱۴- اسماعیل رائین - حیدر خان عمواغلی (تهران - انتشارات
جاویدان - ۱۳۵۵) چاپ سوم
- ۱۵- سید حسن تقی زاده - تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران
- ۱۶- دکتر رضا زاده شفق - مردان خود ساخته
- ۱۷- مجله سپید و سیاه - شماره ۸۳۰ - شهریور ماه ۱۳۴۸ .

× × × × ×

× × ×

×

از این مؤلف منتشر شده است:

تاریخچه تاتر آذربایجان

از این مؤلف منتشر خواهد شد:

تاریخ روزنامه‌ها و مجله‌های آذربایجان

آذربایجان زادگاه شعر نو



آفتاب دنیا